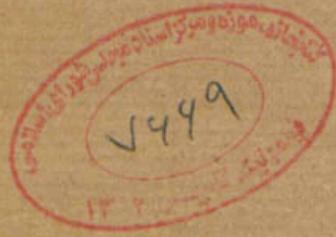


475

فت 17

171



1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20

5
~~578~~
475

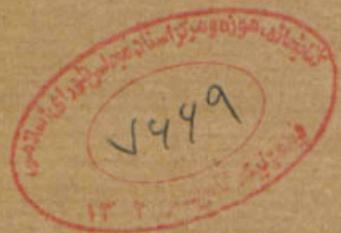
بیتح الاستصار

375

ق 17

~~5~~
~~578~~
375

17



بایع المصنف



1

بلاغ الامصار

١٩٣٤٠



٩٧٤

١٩٣٤

بلاغ الامصار

عبدالله بن محمد
عبدالله بن محمد

سنة
١١٩٧

الحمد لله الذي زين السماء الدنيا بزينة الكواكب وورد وجه الغيب بالاشراق
والصلوة والسلام على محمد الذي اشرفت بنوره صايبه المشرق والمغرب
والله الاطهار وايمه الاخبار المنزهين عن المطعون المعايير **ابا بعد**
بضم ي من ارباب قطنه وخاطر مستنير اصحاب حبره واضمح والاحسب كعرفت
حيات اجسام على واوضاع اجرام علوي اذ اشرف مطالب اعلى مراتب
حيات ان معرفت قدرت صانع قدره وحكمتي علت خالق خبيره **واضاح**
ابن علم شريف مشتمل برنكات لطيف معرفت مقادير اجرام والبعاد وعجايب اقاليم
وبلاد ادرين مطلوب اعظم اشان ومقصود جليل البرهان دخلي مشهور في فضل تمامه
وچون حكما دروي بصيرت وعلما رجملي هيات از تعرض مساحت سطوح اذلال افعال
تموده اند ودر مساحت سطح ارض ووسطج اقاليم تساهل فرموده اند علم عسوي
فانر وضمير زكا وتمام القامور كدرين ايام حجت فرجام مختصري مشتمل بر
اجسام ومقادير البعاد و اجرام بتحقيق مساوي اقاليم و نهايات ان و تبين مواضع

مخجوبات بر يكه ان در قيد تقرير و مسلک تحرير مرتبط و منخرط است بر وجهي
قريب بعد از ان مستفیدی تواند شد و بعد از تبیین آن بزنج مسطور و ترقيم آن
بچون بود از ان مشهور و مرشح است با هم میمون لقب بون عالیجات معالی
نصاب سورا عظم بر تنظیم امور بنی آدم ناظم را اسم عدل و الانصاف و قفاوم
قواعد الجود و الاعتساف و ارفع اعلام شرايبت الغراء سر سبه جواهر العلماء و مشاهیر
الفضل و مشرع الجود و اللطاف جمع الخیر و الاعطاف صلح الطبع السليم و من اتم
هو اندي یقتصر المناصب است و یحترق قلوب الخساء من هو و صفاته المشرفه
عنایات الملک الیالت غیاث الملک و الدینا و الدین خواجهر حبیب الله لارالت
شمس عشره مصونه عن الكسوف و ان اوله محفوظه عن الخسوف تا میمان
اسم این خبر کوا را عالی مقدار صیت این نسخه بدیع انار در اطراف
و انتشار یابد هر چند این بصاعت مزجات لایق و مناسبت ذات
عظیم المثال رفیع الدرجات نعت و لیکن بر جا و اتق است و وثوق صادق
که بلبطف و کرم بی منتها و بحکم ان الهدایا علی قدر هدیها مقبول و ملحوظ
باشد و از دست رد مصون محفوظ و ما بتای این رساله بر مرقده و
و خاتمه وضع کردم و من الهدایا التوفیق و ارتمه التحقیق **الامته و در بیان**
اشیاء که متعلقه بدان محفوظ است سطح مسوی سطحیست که خطوط مستقیمه
بر آن

۲۰

در جمع جهات بران فرض توان کرد پس اگر بان سطح یک خط محیط
 بر وجهی که داخل آن نقطه مفروض تواند شد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه
 بان خط رود همه متساوی باشند آن سطح را دایره گویند و آن خط را محیط
 دایره دانند و آن نقطه را مرکز و خط مستقیم که از مرکز خارج شود و از جانبین
 آنرا قطر دایره گویند و از سمی در کتاب یک دایره بیان کرده است
 که محیط هر دایره اعظم است از ثلثه امثال قطر آن کبری و آن که کمتر از
 سبع است و زیاده از ده جز از مفاصل بجز در بر سیل تقریب از اربع
 گرفته اند پس اگر قطر هفت ذراع بود محیط است ۴۰ و ذراع بود چون
 قطر واحد که محیط باشد **درج کلمه** ثلث نسبت واحد را با این مقدر
 قطر محیط گویند و نسبت قطر محیط بر سیل تحقیق ممکن نیست و در عا
 ماثور واقع است که سبحان من لا یعرف نسبة القطر الى المحيط الا هو
 و عادت بان گفته است که محیط دایره را بسید و نسبت
 کنند و بر قسمی اجزوی و درجه گویند و چون محیط دایره را بر عدد
 قلم محیط قسمت کنند خارج قسمت باشد **رقیده لم** و این را اجزا
 قطر تحقیقی گویند و اهل حساب نجوم بجهت سهولت قطر را بسید
 و برت جز قسمت کنند آنرا اجزا و فعل اصطلاحی گویند و در

و در مساحت قطر با جزا تحقیقی معلوم باید کرد و چون خط مستقیم
 دایره را بدو قسم مختلف کنند آنرا دو تری گویند و هر یک از آن دو قسم را قوس
 گویند و عمودی را که از یک طرف قوس بر قطری آید که بدیگر طرف آن
 قوس گذرد آنرا جنب آن قوس گویند و جسمی که تک سطح بان محیط بود
 بر وجهی که در داخل آن نقطه باشد که خطوط مستقیمه که از آن نقطه
 بان سطح رود همه متساوی باشند آنرا کره گویند و آن سطح را سطح کره
 و چون سطح ستری قطع کرده شود دایره حادث شود اگر آن دایره بر مرکز
 گذرد عظیم باشد و الا صغیره قطر دایره عظیمه قطر کره بود و چون سطح
 کره را بدو قسم کنند بر قسمی را قطب گویند و لا محاله دایره حادث شود آن
 قاعده هر یک از آن دو قطب گویند و نقطه که بر سطح است بر آن قطب بود و العا
 ان بر جمیع اجزا محیط آن قاعده متساوی بود آنرا قطب آن قطب
 و مقصود درین مقام مساحت سطح دایره و سطح کره و سطح مستدیر
 و مساحت نفس جرم کره است پس میگویم که از سمی در بیان کرده است
 که سطح هر دایره مثلث مستقیم الاضلاع قائم الزاویه است که یک ضلع
 زاویه قائم او مساوی قطر باشد و یک ضلع دیگر مساوی نصف
 باشد پس چون نصف قطر را در نصف محیط ضرب کنند مساحت

۳

مستوی

دایره

حادث شود چنانکه از مقاله ادنی اقلیدس مستفاد میشود
 از سمدس بیان کرده است که مساحت سطح کره مساوی سطح اربعه
 امثال دایره عظیمه آن کره است پس چون اربعه امثال مساحت
 دایره عظیمه کره بگیرند مساحت سطح آن کره حاصل آید و بهم از سمدس
 بیان کرده است که مساحت سطح مستدیر کره مساوی مساحت دایره است
 که نصف قطران مساوی خط مستقیم بود که از قطب آن قطره محیط قاعده
 آورد پس اول از جدول جنب ترنوسی از عظیمه که بقطبه قطع کند زوایای
 قطب محیط قاعده حاصل کنند و آنرا در قطر تحقیقی عظیمه کره ضرب کنند حاصل
 بهم در دو مرتبه تحقیقی ضرب کنند مساحت سطح مستدیر قطره حاصل آید اما مساحت
 دایره صغیره بدان جهت که در جنب بعد این صغیره از قطب در نصف
 تحقیقی کره محیط ضرب کنند حاصل ضرب در نسبت قطر محیط است محیط آن
 حاصل آید با جزای که محیط عظیمه شصت جزو بود و تقاضی میان سطح مستدیر
 از دو قطره کره سطح مستدیر بود که نسبت دو دایره متوازی بان محیط بود
 مساحت جرم کره می گویم از سمدس بیان کرده است که چون نصف
 دو مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت سطح جرم کره حاصل آید
 بدانکه مساحت البعاد و اجرام متعارف آنست که بفراسخ کنند و فرسوخ

دو نوع است فرسخ طولی و فرسخ سطحی اما فرسخ طولی مقدار دوازده هزار
 ذراع است هر ذراعی بیست و چهار اصبع هر اصبع مقدار شش شش و شصت
 معتدل و قطار زمین اقطار کواکب البعاد آن دشمن افلاک محیطات
 دو ایرارضی و فلكی آنرا با این فرسخ مساحت کنند اما فرسخ سطحی
 مربع است که عرض از آن یک فرسخ طولی بود و چون فرسخ طولی دوازده
 هزار ذراع است چون مربع سازند فرسخ سطحی حاصل آید و این مربع
 و چهار هزار ذراع سطحی باشد یعنی چهارده هزار و چهار صد و توان ذراع
 سطحی بر جرمی بعرف اصل مساحت سه هزار و شصت ذراع سطحی است و چون
 محاسب کنند بر دو واقع شود که یک فرسخ سطحی چهل هزار جرمی است اما فرسخ
 جرمی بان اجسام را مساحت کنند و چون متعارف مساحت جرم ارض است
 و مساحت جرم افلاک متعارف نیز تحقیق فرسخ جرمی در مساحت جرم
 ارض مذکور خواهد داشت و از مقاله اول در مساحت زمین
اقولم و آنچه بدان متعلق است بدانکه سطح ارض گری است حسی
 و جیبالی و تلالینی که در سطح ارض است آنرا از گریه جرمی بیرون میروند
 و انهای ارض که بر سطح کره متصل شوند که قطر آن یک ذراع باشد بلکه
 نسبت کوهها با کره ارض بسیاری کمتر است از آنچه ارتفاع عظیم جیبالی

۱۷

دو فرسخ و نصف فرسخ است و در علم هیئت می بین شده که نسبت ارتفاع
 با نصف قطر ارض چون نسبت جسمی است که عرض یکسوم است با قطر کره که یک ربع باشد
 و بنا برین در مساحت سطح ارض تعیین می نمایند سطح را بمنزله سطح مستوی فرض
 اند و چون محلاتها را که منطقه فلک اعظم است قاطع کرده عالم فرض کنند
 در سطح کره ارض ایبه حادث شود و دایره عظیمه دیگر در سطح ارض فرض
 کنند که بمبدأ او منتهی شود و مختار گذرد و دایره اولی باین دایره
 منقسم بدو قسم شود قسم فوقانی را خط استوا گویند و باین دایره سطح ارض
 بچهار ربع شود و ربعی از آن در شمال دایره اولی بود و دو ربع در جنوب
 آن و یک ربع شمالی که فوقانی است ربع سکون است و از ربع جنوبی فوقانی
 نیز آنکه سکون است باقی سطح ارض در آب است نزد اکثر اهل بیات
 و بعضی گفته اند از اربع دیگر نیز سکون است در عجایب المخلوقات آورده است
 که چون سکندر ممالک ربع سکون را مسخر ساخت و مختار که احوال بخار بود
 کند و بداند که بحر محیط در آن جانب ساحل دارد یا نه جمعی از مردم شیاع
 و کاردان را باین امر تعیین نمود و شش ماهه با یکسایه ایشان از ماکولان
 و میوس و غیر ذلک تعیین نمود و ایشان در کشتی نشسته بحر محیط را آمدند
 و بعد از آن کشتی سه ماهه میر کرد و با نبردن باد بردن مراد جمعی مردم

هم در کشتی نشسته از پیش روی سید شدند و چون ملاقات میان
 ایشان واقع شد بعد از زمان اندک یکبار با یکبار با صاحب سکندر
 مخالفت کردند و جمعی از ایشان را بر سر سکندر آوردند و چون لغت ایشان
 کسی امتهوم نمی شد هر یک را زنی بنماه در آوردند و چون فرزندانش
 سید شدند بلغت ابون سخن میکردند گفتند که پدران ما میگویند که ما با
 داشتیم که بلاد روی زمین سخر او شده بود و او را دانه استعلام احوال
 شد ما را بجهت این امر تعیین نمود و مدت سه ماه در روی آب سیر کردیم
 تا آن وقت که گرفتار شدیم و اکثر اهل علم بر آنند که این سخن بختیاری
 ندارد و خلاف واقع است بدانکه این ربع سکون تمام معنویت بلکه
 در آن بخار و جهال و براری و اراضی فاسد بسیار است **مساحت**
سکون جمعی از حکما و اسلامی که در زمان مأمون بجهت تحقیق حست
 ارض بطلب زمین هموار که آنرا مسافت معتدی باشد اشتغال نموده اند
 تا در نواحی موصل زمین یافتند که مناسب مطلوب بود و آنرا سحر
 گویند پس در موضعی از آن بالاتر صحیح ارتفاع قطب ظاهر معال آنها
 معلوم کردند و خالد بن الملک مروزی با جمعی بجانب شمال توجه
 شدند و بر خط نصف النهار چند آن سیر نمودند که یک ربع ارتفاع

۵

قطب زاده شد و علی بن علی اسطلابی با جمع دیگر بجانب جنوب متوجه
 شدند و هم بر خط نصف النهار سیر می نمودند تا ارتفاع قطب یکبار
 کمتر شد و چون هر دو مسافت مساوی نمودند هر یک نوزده فرسخ
 بود و تقریباً معلوم شد ایشان که مقدار یک چهار محیط عظیمه ارضیه
 فرسخ است چه نسبت درجات دایره عظیمه ارضیه چون نسبت دایره عظیمه
 و قدما و حکما که بتحقق این امر بمشدد چند کورا اشتغال نموده اند مقدار
 عظیمه ارضیه است و فرسخ و دو فرسخ فرسخی یا قیته اند و اکثر اهل
 قول قدما در معتبر دارند چه تحقیقات ایشان در اغلب بصواب نزدیکتر است
 برین بر قول ایشان میگویم که چون هر دو فرسخ و دو فرسخ فرسخی در
 که عدد اجزای دایره است ضرب کنند در هر فرسخ حاصل آید و این مقدار
 محیط عظیمه است که بر سطح کره ارض باشد و چون از این **صورت** **صورت** قسمت کنند
 حاصل آید قطر ارض و هزار و پانصد و چهل فرسخ و دو فرسخ و نصف
 فرسخی پس چون نصف انرا در نصف محیط ارضیه عظیمه که چهار هزار فرسخ است
 ضرب کنند حاصل آید پانصد و نه و هزار و نه صد و شصت و شصت فرسخ
 و ثلثان فرسخی و این مساحت سطح ارضیه است و مساوی مساحت
 و ربع سطح ارض است از این جهت که مساحت تمام سطح ارض است سابقا

شش

معلوم شد که هر یک فرسخ سطحی چهار هزار جز است پس اگر
 محاسب تمام سطح ارض را بحسب معلوم تواند کرد **نقصیم ربع مسکن**
 بود که دایره عظیمه که سمت ارض موضع قطب معدل النهار گذرد انرا دایره
 نصف النهار آن موضع گویند و قوسی از این دایره که ما بین سمت ارض و معدل
 النهار بود از جانب ارض عرض آن موضع گویند و مساحت آن خط استوار
 عرض باشد زیرا که معدل النهار سمت ارض آن مساحت می گذرد و در خط استوار
 همیشه ثواب فرسادی بود و ابتدا عرض از خط استوار است و در
 موضعی که قریب بالمرتب سالی هر شصت فصل باشد در ربع و در صورت
 و دو شتا و در خزان رسالی دو بار میوه بار آورند و ابتدا ربع مسکن
 از خط استوار است و انتهای آن موضعی است در جانب شمال که قطب معدل النهار
 انجا بر سمت ارض بود و در آن موضع شش ماه افتاب روی زمین بود و در
 در این زمین تمام سال انجا یک روز و یک شب بود و در جنوب خط استوار
 مستقر است ان بغایت کم است و نهایت عمارت موضعی است که عرض
 ان شصت و شصت و نیم باشد و در آن موضع شش ماه که اول فصل
 یکبار طلوع کند و طلوع آن شش مرتبه دیگر بر طریق باقی معموره معهود است

۶۹

که اول میزان منصف است بیکبار غروب کند و آن شش دیگر بطریق مساوی
 غروب کند و از نهایت عمارت تا نهایت ربع مکون بر وجه هر چهار قسم شود
 یک قسم ابدی الظهور که در ایما ظاهر شود و یک قسم ابدی الخفا که هرگز ظاهر نشود
 و یک قسم بطریق معهود طلوع کند و یک قسم دیگر معکوس طلوع کند مثلاً از غیر
 ثور پیش از اول طلوع کند و آخر حمل پیش از اول طلوع کند و هر یکی
 مستوی طلوع کند معکوس غروب کند و آنچه معکوس طلوع کند مستوی غروب
 کند و چون در قریب خط استوا عمارت کمتر است از اول داخل آفتاب
 اند و ابتدا از آفتاب از موضع گرفته اند که عرض آن در آورده بود
 و نشان است و هم چنین در حوالی نهایت معموره عمارت کمتر است
 نهایت آفتاب از موضع گرفته اند که عرض آن پنجاه درجه و کسرت
 پس از میزان مذکور تا منتهی یک کور به هفت قسم کرده اند چنانچه طول آن
 از مشرق است تا مشرق و عرض هر قسمی باین مقدار که مبدأ جنوبی آن
 تا نهایت شمالی او نیم ساعت در روزی روز تفاوت کند و هر یکی را
 اقلیمی گویند و آفتاب مستادی نیست بلکه هر اقلیم که بخط استوا اقلیم
 و عرض او زیاد از طول عرض اقلیم البعد است طرف جنوبی هر اقلیم طول است
 از طرف شمالی او لیکن طرف شرقی و غربی هر دو مستادی است و سبب تقسیم

این اقلیم است که در قدیم الايام باد شیبای بود و هفت پسر داشته بود
 قسم را بیک پسر داده و چون قسم اول و آخر نسبت باقسام دیگر
 قلیل عمارت است باین خط استوا اول اقلیم اول داخل قسم اول
 داشته و باین اقسام و نهایت معموره داخل قسم هفتم تا اول
 حاصل آید و بعضی گفته اند که هر قسمی از این اقسام یکی از سبعة سیاره داشته
 اند از اخلاق مردم و الوان سیار نباتات و حیوانات و چون کواکب است
 اقلیم نیز هفت باشد و ما این قسم را نیز بیاریم و مقدار هر یک را تعیین کنیم
 و مساحت هر دو مساحت اطراف ذکر کنیم و در هر قسمی بعضی بلاد که در آن اقلیم است
 مشغول است بیاریم **معرفة بخط استوا و اقلیم اول** جانب جنوبی این خط
 استواست آن چهار هزار فرسخ در جانب شمال آن سه هزار و هشتاد و فرسخ و ربع
 فرسخی است هر یک از طرف غربی و طرف شرقی و هشتاد و یک فرسخ
 فرسخی است مساحت این خط استوا و یازده توامان و شش هزار و هفتصد
 و سی و پنج فرسخی است و طریق این مساحتها از قواعدی که در مقدمه
 مذکور شد معلوم شود اکنون بعضی غرایب که در این خط واقع است بیاریم
اول در آن شهر است که در این عا دنیا کرده در این صحرا و حضرت موسی
 رخ در آورده فرسخی است در مدت پانصد سال خیالی او با تمام رسیده

ص

از عجایب

مقدار

برسید

دصد وکیل تعیین نموده و هر دیکل هزار صانع داشته اند و
قصود آن بنا کرده بودند و از چهل فرسخ مسافت آب بدانجا آورده
بودند و خشتهای او از زر و نقره بوده است و در بنا آن بعضی سنگرزه
یا قوت و زرد و سایر جواهر بود و خاک آن مشک در عفران انواع
تکلفات دیگر کرده بودند که ذکر آن موجب تطویل است بعد از اتمام
آن بایستد هزار کس و اهل همه متوجه آن شهر شدند و قبل از وصول بان
شهر صیحه از آسمان آمد و تمام آن مردم و صنایع و اعمال همه تارک شدند
و حال آنکه شهر از چشم مردم پوشیده است و در زمان حکومت معاویه
یکی از اعراب که او را عبد الله قلابه گفتندی بان موضع رسید و او را
مظنه شده که در خواب می بیند و چیزی از یا قوت و جواهر
بر گرفت و نزد معاویه آمد و احوال آن شهر باز گفت که صدق
نمود یکی از علمای یهود که بشرن اسلام مشرک شده بود گفت که ذکر
این شهر باین صفت که او گفت و ذکر آنکه یکی از پیشانی است یا خانها
رسید در توریت مذکور است **بلا و ریج** شمالی آن بمن است و جنوبی
آن بیابان و شرقی آن بلاد نوبه و غربی آن بلاد حبشه گویند
که در آنجا منوم نباشد و سرب آن اعدا را در دم قلب است و بعضی گفته اند
که خاصیت سهیل است که در اکثر ایالی سال آنجا نمی میشود در آن

و در آن بلاد درختی است که چون برکت نرادر ابلند از نذیل آن
بخورد دست شود و نتواند رفت او را صید کنند و ایشان او را در
کار نغزینند و باز ننگند و بچیت گوشت استخوان دندان او را صید کنند
حضرت از بلاد یمین است نزدیک بدیاری شهرهای قدیم است و در قدیم
طرف سفالین یافته بودند و در زیر زمین و در آن خوشه کند بوزن یک در آن
چند پسته مرغی یکی از مشایخ آن زمان پرسیدند گفت این حاصل زر است
از اتم ماضیه که با دستان و در راه و امرای ایشان عادل بوده و سلطان ایشان
امین و غنی و ایشان سخن و عوام الناس ایشان همه متصرف بر کلات
مخصولات ایشان باین نوع بودی و قصر مشید که در قران مجید مذکور است
عاد از بنا کرده آنجا است و قبر هود و بنو علیک لام نیز آنجا است و در نوای
ان چشمه ایست که از انما الحوضه گویند هر که از آن آب بخورد مخمض
سراندیب جزیره ایست در بحر هشتاد و در هشتاد و نرسنگ در آن
معدن یا قوت سرخ و زر و دسیر و معدن نهب فضه و الماس و بلور است
و در آنجا کوهی است که از اجمل ذهون گویند و نزول آدم علیه السلام است
بر آن کوه بوده و اشر قدم از آنجا فرود رفت و هر روز در آن کوه
باران بار و جزا اشر قدم حضرت شست شود **مریاط** شهر است میان حضرت

۸۹

نموبافته

مریاط

و عمان و میان که نوعی از کندر است که از آنجا بس بر بلاد می رسد
 در مردم ایشان نباشد هر شب نان ایشان در پیرودن شهر اند و با
 اجنبی نمانیم معاشرت کنند و از وراج ایشان آن حال مشابه میکنند
 و مانع نمی شوند و با زنان اجنبیه صحبت می دارند **بیمین** بعضی از بلاد
 خارج از اقلیم اول است در سالی آنجا چهار نوبت رابعیت کنند و در سالی
 دو ماه برسد و اشجار هر دو ماه میوه بار آورده و آب آن موضع شورت
 و ارض عا در آن بلاد است آنجا تمشالی است بر صورت سواری چون
 ماههای حرام در آنجا زمین تمشالی آب شیرین پیرون آید و حوضها از آن آب
 کنند و نماسالی دیگر کفایت باشد و چون ماههای حرام پیرون رود آن آب
 منقطع شود صاحب تحفه الغرایب گوید آنجا نهریست که در وقت
 آفتاب از مشرق بمغرب رود در وقت غروب آفتاب از مغرب بمشرق
صنعا اعظم بلاد یمن است بسیار آبها و میوه در آن بسیار است
 و امراض در آن کم واقع می شود و بیشتر بیماری که بصحرای آن در آید
 و آنجا نوعی از کندر است که در یک غلاف از آن دو دانه پلند و آنجا
 کوهی است پر سر آن چشمه ریت که آن آب بجمیع جوانب آن کوه
 فرو می آید و قبل از آنکه زمین رسد منقطع می شود و این شبکی است
 مقدس

سالی دو ماه

موت شهر بزرگ است ما بین زنج و حیشنه نهری عظیم دارد و منتهی است
 که آن در تابستان زیاد شود و آنجا سهیل نیک مرتفع شود و قطب
 جنوبی بود و هر شب آنجا مشامه قطعه بر سفید می شود و غایت
 و در یک موضع واقف است و حقیقت آن معلوم نیست **موت**
اقلیم اول و آنچه بدان متعلق است مبدأ آن موضعی است که عرض آن
 دوازده درجه و چهل دقیقه باشد و غایت درازی روز دوازده
 ساعت چهل و پنج دقیقه بود و چنانچه ب او سه هزار و نهصد و پنجاه
 درجه فرسنگی است طرف شمال آن سه هزار و هشتصد و چهل و هشت فرسنگ
 و سه صد فرسنگی است هر یک از طرف شرقی و طرف غربی آن صد و
 و سه فرسنگ است و مساحت سطح این اقلیم شصت و دو هزار و چهل
 و چهار فرسنگ و نصف فرسنگی است اما مواضع آنجا متصل است
 زمره در کوههای آنست که زمره بسیار است از آنجا بس بر مواضع می رسد
 بمسموم و دند خلاص شود و واقع چون در آن نظر کند صدقه چشم او از
 سرش پیرون آید **بکسل** موضعی است در یمن آنجا درختی است که از آن
 زهر میگیرند و از آن درخت کسی هرگز نمی دزدد و در هیچ موضع از آن
 چنانکه بلبان در و یاد مصر **بلاد حیشنه** زمین وسیع است شمالی آن سطح

99

بربری است جنوبی آن میان شرقی آن بلاد نخل و عربی آن
و حیوانی که انرا از افق کوزند در آن بلاد است سر او چون سر شتر و مناج او
چون شاه کاد و پوست او چون پوست بلیک اظلاف او چون اظلاف
کاد و دم او چون دم اهو و گردن او **درد** دست او دراز و دپای
کوتاه و چنین گویند که ضعیف بانا تمه جمع شود بر چو آن اند و موله میشود که
بعضی از آن مشابه ضعیف بود و بعضی مشابه نادر و چون این حیوان مذکور با
کاد و حشی جمع شود تر از او در وجود آید **مفاره** شهر است نزدیک بخریط
شور آن شهر و دیوارهای خانههای آن شهر همه از نخل است و در نای خانههاست
از قطعه های نخل که بجله حیوانات انرا پوشیده اند و اراضی او همه
شوره زار است باغ و ذراعت نباشد و نخل از آنجا بسلا کوه دان بریند
و شتر تمام بفروشند و از عجایب است که زمین آن همه شوره زار است آب
چاههای او همه شیرین است **تکرو** شهری بزرگ است از بلاد سودان
بعضی مردم آن کافرند و بعضی مسلمان کفار ایشان زن مرد همه برهنه
و مسلمان جامه های دراز پوشند بر وجهی که خادمان امر جامه های ایشان
بر گردن بپوشانند و در آنجا حیوانی است که از پوست او بسیار نمد و
او آن است که این بران اصلا کار نکند **جزیره** در بحر چین است

شتر

حاصل

حلاسه

انما صنفی از الفصاح است که هر یک چهار شهر و برهنه باشد و بر وقت بالا
می روند و کلام ایشان فهم توان کرد و آنجا در وقت کافور و بقم بسیار است
بسیج این درخت بقم که انجا است تریاق لندن افعالی است **جزیره** در نخل
در بحر چین است آنجا درخت کافور بسیار است و بزرگ شود و چند نخل
در سایه یک درخت صد سوار توامند است و آنجا صنفی از کرب است
که بال دارد و چون بال خفاش می پرد و دانه زیاد آنجا بود و طوطی آنجا
بسیار بود و مرغی دیگر است آنجا که عواری گویند و او تیز سخن کند از طوطی
و آنجا کوهی است که در آن ثعبان باشد که کاه و جاموس از او برید **جزیره**
در بحر چین است آنجا همه تریاق باشد مگر نبات بعضی گویند که از بلاد است
شوند همه دختر زایند و بعضی گویند درختی است که چون از میوه آن بخورند
بدرخت آب تن شوند **سجاسه** شهر بزرگ است در جنوب مغرب دیکت بلاد سودان
نهری عظیم دارد و کنار آن نهر بسیار تن نخل بسیار است اراضی که در آن
از هر جانبی دوازده فرسخ است و در هر سالی جمعی از آن را رعیت و اکثرش
زراعت کنند محصولات آن کسی نمخورد و اکثر مردم آنجا متمول باشند
نهایت بلاد نخل است آنجا مرغی باشد که انرا عواری گویند و سخن کند بلفظ
فصیح است ترا سخن کردن طوطی لیکن زیاده از یک سال امر را رسانند

عنا

شتر

موضع طولی باصناف باشد سفید و سرخ و سیاه و ...
که مکن بخورند و زخم ایشان آنکه مداومت بر آن مانع رمد است
از بلاد چین است مستقر ملک بخت شهر بزرگ است قطران مسافت یک
روزه راه است **حاج** راقالم گفته است ارتفاع موران نوزده
ذراع است بر سر آن مور نری عظیم است که بشصت بخش میرود و هر
بخشی از بالای یک دروازه پایین می آید و نصفی از آن آب در خارج شهر
بزراعت و باغات می رود و نصفی دیگر در شوارع شهر در می آید پنج
خانه نمیه یک آب در آن در آن نیست در اینجا فواکه بسیار و انواع طبخ و انواع
جواهر باشد و درهای خانه های ایشان همه آهنوست و اکثر اهل آن
کافران متقوس است که غلامان می خردند و بر لوطیان و قف میکنند و از آنرا فضل
سخاوت دارند **ششم** قریه ایست بارض محین از عجایب وی آنست که اینجا
شقی است نافذ که هر کس که ولد از آنجا باشد نتواند که از آن شوق بگذرد
از بلاد چین است آب هوای بغایت نیک است و در مفرط در آن کم می باشد
و اگر مر لطن با اینجا در آید صحت یابد و چون آب بر زمین آن زمینند که
عبیه از آن سدا شود و مردم خوب صورت را اینجا بسیارند که در صورت
و سایر احوال موزیه اینجا کمتر باشد **صید** در اینجا صید است

اول و ثانی و ثالث شریک است کویز در آن سیصد شهر است
در مسافت دو ماهه آب اشجار و میوه در آن بسیار است در حوالی یکی
بلاد خدیو است که هر سال یک نوبت مردم برکن آن جمع شوند و سی
در آن خدیو را نوازند و نوازند که پروا آید و دام که است این خدیو
بباید باران آید و چون باران بقدر کفایت میبارد و آب سرد آن نوازند
هر سال که این عمل نکنند باران نیارد و صاحب تحفه الغزای گفته است که
در بلاد چین طاعون است که سزاگام آن متحرک است و سزاگام آن
و از زیر سزاگام بی سوس و سوس بی آرد جدا جدا میروند آید و اینجا
را که نباشد **رقاع** بیابانی است میان عمان و حضرموت چون تا بحر اینجا
بگذرد و متوجه عمان باشد او از می شود که فلان بن فلان با او است
کند او بهای او چندین درهم است چون بعمان در آید هیچ کس از آن
بسیع زیاده نخرد **کنجویه** جزیره بزرگ است نزدیک سیلا در پنج از عجایب
وی نوعی از گرم است که در سالی سه بار آنکور بار آورد و هرگاه بجا
با ضرر سد دیگری پیدا شود **قریه ایست** میان حضرموت و صنعاء
انجا از آنست یک نوبت آب خورد و در یک زمین سالی سه نوبت
بزرگت کند و ما این نوع شکر و حصادان دو ماه بار **نیمه**

و ا

شهر

از زمین بزمین است در اینجا درختی که در ماههای حرام آب آن
پسرون آید چند نیک همه حوضها پر آب کنند و چون ماههای حرام
آب منقطع شود **موقت اقلیم دوم** و آنچه بدان **متعلق است** بدان
موضعی است که عرض **ساعت** دریم باشد و غایت درازی
در سیزده ساعت ربعی و طرف جنوبی از سه هزار و هفتصد
و هشت فرسخ و سوس فرسخی است و طرف شمالی آن سه هزار و پانصد
چهل و هشت فرسخ و نصف عشر فرسخی است هر یک از دو طرف شرقی
و غربی آن صد و سیاه و شش فرسخ و ثلثان فرسخی و مساحت آن
اقلیم پانصد و هفتاد و دو هزار و شصت و شش فرسخ و سوس فرسخی است
بارام از بلاد هند است صاحب تحفه الخراب کوبه اینجا صنعتی
مضطرب در بعضی سالها قائم شود و از آن صیغری صادر شود و آن
از زانی نرخوا بود و هر سالی که این از آن واقع نشود در آن سال قحط
و گرانی بود **تبت** ولایتی است در ما بین چین و هند دوران
وقتی بسیار است اصل آن همیشه مسرور و فرحان باشد و بعضی
طرف اشتغال بسیار نمایند معدن کبریت است در اینجا در آن
در آن زمین بسیار بود و آنجا کوهی است که از آن اصل مسرور

و هر که بر آن کوه بگذرد او را ضیق النفس پیدا شود و بعد از آن بمیرد
باکنک شود **نیکتابا** و از قری قندار است در کوههای آن سنگی است
که چون در آتش اندازند هر حیوانی که در آن نظر کند متفاج در بدن او
پیدا شود و چون از کتار آتش دور شود این آتش زایل شود **جزیره**
معمود در بحر هند است در اینجا صنعتی از انسان است که رویهای ایشان
بر سینه ایشان است و در آن کوهی است که شبان آتش عظیم نماید
بود و بسیار نماید و هیچ کس بان نزدیک نتواند شد **جزیره متوطره** در بحر
مغرب است صبر و دم الاخوان اینجا آوردند و صبر در غیر آن جزیره نباشد
و آن صمغ درختی است جمعی از حکما و یونان در آن جزیره ساکنند
و از نسل ایشان اینجا مردم اند و با غیر قوم خود موافقت **جزیره**
سلامط در بحر هند است ضدل و کافور از اینجا آورند و کونند که درین
جزیره چشمه است که آب از آن بر می جوشد و بنقیه که نزدیک آنست
فردی رود و قطره های آبی که بر کنار آن ثقیه می ماند تنگ میشود اگر در
بود آن تنگ میزد و اگر در تنگ باشد تنگ سیاه میشود **جزیره** آن بلاد ثقیه
است از آنرا در موقوفات آثار اقدام مهارت تمام است بمرتبه که میان
اثر قدم غیر است و تونج میان اثر قدم مردوزن و اثر قدم دروز

۱۲

که تخته فرق کنند **طایف** موضعیت که میان آن و مکه دو راه بود
فرسج است هوایی نیک اردوگاه باشد که در زمستان آب بجای
دور آنجا بسابین و نخل و میوه بسیار است سخن عازم آنجا است
و آن موضعی است که **سید محمد بن حنیفه** از آنجا فرسج
ساخته بود و مردم بزبانت آن موضع بسیار روند **قلعه**
در بلاد هند بر قلعه جبل و بر سر آن کوه آب زراعت بسیار
حوالی آن صغی از طبرست بر صورت چون در خانه که این مرغ
و طعام مسموم در آورند آب چشم او روان شود و آن آب ببنند
و شک شود و آن شک را بسیارند و بر صبراحت کنند نیک شود و غیر
این موضع این مرغ نباشد و اگر آنرا بموضعی دیگر برند بگریزد
عدن از بلاد یمن است بر ساحل بحر هند و آن در خصایص است که
از جمیع جوانب کوه بان محیط است در یکی از آن راهی بریده اند
و بان راه در آن موضعی آید و جبل نار آنجا است و چنین گویند
که ناری که از آتش اقیانوس است از آنجا ظاهر می شود و بر موطئه
که در قرآن مذکور است در آن موضع است آن جا بی است که **سلمان**
شیاطین در آن محبوس ساخته **فارس** شهر بزرگ است در آن

قری

مشکل

و آن دو شهر است سیزده دروازه دارد و بر جانب خمری آن شهری
که بر آن شهر اطراف حومه است در دو طرف این شهر قری و مواضع بسیار
و در داخل شهر ششصد و شصت چشمه است و در آن حمام است که در داخل
آن حمام چشمه است در هر سرای بسیار است در هر ساری بساط
و غیر مثل آن شهر نیست **قشمر** ناحیتی است از زمین هند و در حوالی
کوههای عظیم است یک ماه پیشند اردو بران دروازه است
دیگر در نتوان آمد قریب هزار شهر و قریه و فرزند در آن ولایت
و زنان آن ولایت در غایت حسن و جمال اند و در هر سر راه و شرف
عید میکنند و ثریا را تعظیم میکنند بر سپیل عبادت و حیوانات اند
کلبا از بلاد هند است صاحب تخته الغرایب گوید در آنجا عمودی از کلبا
و در پیش این عمود چشمه ایست بر سر عمود شمال بطی است از آنجا چون رود
عاشور شود آن بجا باها بکشد و متفقا خود را در آن چشمه در آورد
و آب آن فرود بعد از آن از عمود چندان آب بیرون آید که یک سال مردم
کفایت باشد **دانش** در آنجا است که گویند در زمین شکستان است از آنجا
این **دانش** است که هر که در آن در آید از آنجا طیشام او رسد و عطره در
سوی پیشتر در موضع دیگر در دین عبد الملک در میان کلبا

برسد

۱۳۳۰

مژده

بقصر روم فرستاد و از او طلب صنایع نمود که مسجد حضرت رسالت اصلی الله
 علیه السلام عمارت کند چهل کس از صنایع روم و چهل کس از صنایع قبط فرستاد
 و با ایشان چهل هزار مثقال طلا فرستاد و مسجد را عمارت کردند و اس
 دیوار از سنگ کردند و استوانات از سنگهای بدو در مرتبه بودند و در
 آن عمودها از آهن در آوردند و شکهارا با رزیز محکم کرده اند و سقف
 منقش ساخته اند و مذهب رومی حال طاقبله را از رخام گرفته اند
 از زمین تا قد یکدوم را حضرت ابمنیر دیکر پوشیده اند و در آنجا ایستاده است که
 آنرا سپهر بضاعه گویند هر مریض که از آن آب غسل کند شفا یابد که راوها
 شرفا در وادی واقع شده که کوه بر آن مشرف است از جوانب و بناهای
 آن همه از سنگ سیاه و سفید است در تابستان روزها بغایت گرم شود
 اما شبها هوای لطیف و معتدل بود و آنچه در میان آن باران است
 و آنچه چاهها شور است و گویند درین زمان در اسفل که قناتی جاری
 که اندک آب نیک دارد و آنجا درخت و ذراعت نباشد لیکن در فصل
 سالی میوه که در آن فصل می باشد در بار بار یافت می شود و بر حد و حرم
 که منارهای قدیم است گویند که از بنای پسر ابراهیم علیه السلام است و آنجا
 حرم از آنست که هرگز قصد راه نمکنند و اگر در صحرا قدم راه نمکنند چنان محرم

محرم در آید که بار کرد و تعرض او نکند و مسجد حرام در زمان خلیفه ثانی
 بنا شده و سرای که در حوالی کعبه بوده خرابه مسجد بنا کرده و دیوار آنرا
 ساخته بودند بقدر قامت مرد و در زمان خلیفه ثالث دیوار آنرا بلند
 پسر عبدالعزیز پسر آنرا عمارت کرده و استوانه رخام نهاده پس عبدالملک
 در زمان ارتقاء حیطان آن زیاده کرد و پسر عبدالملک عمارت
 و تزئین آنرا زیاده کرد و بعد از آن ابو جعفر و النقی و پسر او مهدی در
 بنای آن بسالو نمودند و طول مسجد سیصد و هفتاد ذراع است و عرض
 سیصد و پانزده ذراع و مساحت آن مربع دو جریب است و نیم باشد تقریبا
 و استوانه مسجد چهار صد و سی چهار است کعبه در وسط مسجد حرام است
 مربع الشكل در خانه از چهار مشرق است و از زمین بقدر قامت یک مرتفع
 در دو مهران دارد طول آن شش ذراع و ده اصبع و عرض آن سه ذراع
 و هفده اصبع و آنرا بصفتان لقره و طلا بذهب پوشیده اند و طول کعبه است
 ذراع و ششری است و در آن کعبه سه ذراع و هفتاد و هفت
 ذراع چهار سو در بر کی شش است نزدیک بدرخانه برز و دیوار آن
 بمقدار یک پیکر آدم است سیاه است و باقی که در دیوار است سفید در
 زمان که عبدالملک پسر آنرا عمارت کرد یعنی که طول حجر الاسود را معلوم کردند

۱۲۷

سنة زراع بوده است ارتفاع حجر الاسود از زمین دو ذراع و ثلث ذراع است
 و میزان یک وسط دیوار است مقدار چهار ذراع از دیوار سپرون آمده است
 و کشتادگی در ارتفاع دو جانب او هر یک شش اصبع است و باطل او را
 بصفاق ذهوب پوشیده اند و مقام ابراهیم علیه السلام سنگی است مربع شکل
 بر دو قدم ابراهیم علیه السلام بر آن سنگ است و عمق آن قدم هفت اصبع است
 و چاه زمزم در محاذات در خانه است قطر سر آن سه ذراع و ثلث ذراع است
 پس در آن یازده ذراع و کسری باشد و عمق آن چهل ذراع است از
 عجایب آنست که مرغ در طیران خود بر بالا خانه نکند و بلکه چون
 محاذات خانه زمین بر یک جانب است و چون بر آن بر یک دیوار کوه مار از آن
 و فراخی در آن موضع بود که در آن جانب است کوه بوقیس است و گویند
 بزرگترین کوه کله بریان خود را در آن سال در دست نباشد و دیگر کوه
 نبیرت بقربش مردم نیز است آن روید که کوه کوه سفیدی که فدای
 اسمعیل بوده علیه السلام بر آن کوه فرود آمده است دیگر کوه هراست مردم
 نیز است آن بسیار روید و حضرت سالت صلی الله علیه و آله و سلم قبل از
 بعثت آنجا عزلت میگرفته اند **طیسا** و ناجی است در زمین هراست
 فعل آنجا باشد و آن درخت بغابت بلند است همیشه در مابین آب

دوازده

استند و کوه آن خوشهها بود و چون آفتاب بر آید بر کماهی آن شمره را
 پوشد و از آنرا پوشد پیش از آنکه در آن حرارت آفتاب تلف شود و آن
 درخت مساج می باشد چون باو آید خوشههای آن در آب اندر مردمان آنرا
 جمع کنند و کس خواهد **متر و قین** از بلاد هند است فی نیزه آنجا باشد
 چون آن فی خشک شود و باد آنرا بر هم میساید و بسبب حرارت که از
 حرکت آنها حادث شود آتش پیدا شود و بسیار باشد که از آن آتش مقدار
 پنج فرسخ که ازین فی باشد سوخته کرد و خاکستر آن طباشیر باشد از آنجا
 بسیار بلاد **هند** از زمین هند است زراعت ایشان کنج است
 و شکر که میان در آن موضع باشد و در هیچ موضع دیگر نباشد **هند**
 ولایت وسیع است طرآن مسافت سه ماه است و سرد و هند در او
 نود هزار اولاد حام بن نوح و در بلاد هند انواع طیور و انواع حیوانات
 غریبه و اشیا عجیبه بسیار است آنجا کوه سفیدی باشد که در آتش و نیمی باشد
 یکی بر موضع معهود یکی بر سینه و در بر دو کتف او و در بر در آن او و آنجا
 مرغی بغابت عظیم است مرغی ضرایر چون بگردن نصف منقار او میباشد
 کشتی باشد و از آن مردم کشتی سازند و بدو یاد را ایند و در مواضع آن صفتی
 از ما است که چون کسی را بگذرد **میت** بخورد پی حرکت شود و او را

۱۵

بر تخسته چوب بندند و در آب اندازند آب در آن موضع دیگر سرد کردن
 دار الشفاست و در معالجه کتند و بعد از مدتی بوطر خود با آید
 بعضی مواضع آن منگی است که از اجزای موسی گویند شبانه در آن موضع
 یا بندد و زنیانند همه سنگها را بشکند و هیچ سنگ از آن شکند و در
 بلاد هند ریگت در زمین که مخلوط است برین نمایی از سرخ در آن
 نوعی امور چه است که جسم آنها چون جفته کلکت است چون هوای گرم
 بسور آنها در آیند و مردم بیایند و از آن ریگها مقدار که خواهد
 بتعجیل تمام از خوف این مورچهها بر گیرند و هم در آن بلاد چشمهانی است
 که از این عقاب گویند چون عقاب بر شود از فراخ او را
 چشمه آید و او را درین آب بشویند زرد آفتاب و زرد لعل
 یک لحظه پرهای او میفند و پر نو بر آورد و بقوت جوانی باز آید
معرفت اقلیم ثالث و آنچه بدان متعلق است بمداوان موضع است
 که عرض آن هفت و نیم باشد و غایت درازی رود سیزده
 ساعت در ربع ساعت باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و پانصد
 و چهل و هشت فرسخ و نصف فرسخی است و طرف شمالی آن سه هزار
 و سیصد و دو فرسخ و مدر فرسخی است و هر یک از طرف شرقی و غربی

و طرف غربی آن صد و سی و شش فرسخ و عشر فرسخی است و مساحت سطح
 آن چهار صد و شصت و هشت هزار و چهار صد و نود و یک فرسخ و دو
 فرسخی است **ابر متواتر** از بلاد فارس است و از جی میست که باران در آن
 مگر اندکی دور حوالی آن باران بسیار بارد و تا آنجا که سوراخ است و گویند
 که آن بدعای ابراهیم خلیل است علیه السلام **انجمیم** از بلاد مصر است بر شرقی
 نیل و بر غربی آن کوهیست که نام آن از آن آوازی می شود و حوالی آن از آب
 و آوازی شبیه بگلام انسان و هیچ کس حقیقت آنرا ندانست **جان**
 از بلاد فارس است قباد بن فیروز در آن شهر در آن بلاد از بنا کرده است
 و در کوهی آن غاری است که از سنگهای آن آب ترشح میکند هر سال
 پادشاه بجزراضی داعیان آن شهر شخصی برهنه را در آن غار
 تا آن آب جمع کند و در سینه کند و سپردن آن در دو آن مویسای سفید
 هر سال قریب صد مثقال زیادت حاصل میشود و بر نزدیک آن برادر
 طالب بی لبته اندک یک طاق است و عرض آن پن طاق صد و بیست است
 و ارتفاع آن قریب بیست و نه است و در آن شهر چاههایی است که قعر آن با
 بر بسمان و ثقالات است و آن کرده اند معلوم نشده است و از این چاه
 آن مقدار آب سپردن می آید که حوضه بر آن میگردد و چاههایی که

یوسف را غلبه اسلام در آن انداخته بود نیز از انجا است مردم زیاد
آن می روند و حواریان عیسی علیه السلام از انجا بوده اند **اسکندریه**
شهر مشهور است در بلاد مصر بعضی گفته اند که بانی آن اسکندر ذوالقورن است
که سدیا جوج و ماجوج بسته و در قران مذکور است بعضی گویند بانی آن
اسکندر در آن بنی قیلقون الرومی است که شاگرد ارسطو بوده علماء
در آن شهر بسیار بوده اند و در صدر بطلمیوس انجا بوده است و از عجایب
دنیا مناره ایست که اسفل آن مربع بوده است از سنگ تراشیده
و طول آن بود ذراع بود و بر فوق این مناره مناره دیگر من
بوده که طول آن هم بود ذراع بوده و بر فوق مناره مدور که طول
آن سی ذراع بوده است و بر سر آن مناره حکما اینه ترکیب کرده اند
که چون لشکر فرنگ بعزم جنگ ایشان سپردن آمدی در آن اینه من
شدی پس مردم انجا بنده آلات حرب مشغول شدی و مال خود را
محکم ساختی مردم فرنگ شخصی را پیش وید بن عبدالملک باشاه زنات
بود فرستادند و او را فریب دادند که اسکندر که مناره را ساخته
کنجی در زیر این پنهان کرده و این از غایت حماقتی که داشت
جمعی را فرستاد و مان مناره را نصفی بنیداختند و اینه را از جای

روم

ارسی بود برکنند پس این شخص که بخت داشتند که مکر کرده است
و از محلی که آن مناره ضراب شده در هر چند گاه فرنگیان می آیند
و مسلمانان را غارت میکنند و این عجایب است بوده و از عجایب عالم است
بهر سرون اسکندریه چند مناره بزرگ و بیک قطعه سنگ است
و فاعده آن بر سنگی است مربع بزرگ بر سر آن عمودی مربع بزرگ
و هر یک مساوی سنگ اسفل و آن از عمل جنیان است تا از عالم خود
اصطخر شهر قدیم است از بلاد فارس گویند سلیمان علیه السلام حیات
در بعلبک خوردی و شام در اصطخر بودی انجا نوعی ارض است که
یک نصف آن شیرین است و نصف آن ترش **الطاکیه** شهری بزرگ است
از بلاد شام دور آن دوازده میل است مدور و نصف آن بر کوه است
و نصف دیگر بر زمین قطره دایره آن فاصله است سوران سصد و
بمربع دارد و هر برجی چون یک قله و در انجا گنبد است که قبر محیی بن زکریا
علیه السلام انجا است و قبر حمید بخار در مسجدی است در وسط بازار
و در آن شهر نوعی از من است که کرب با او مقادمت نتواند کرد
النص شهر قدیم است از دیار مصر شرقی نیل و بسبب اعمال بد اهل
انرا حضرت حق سبحانه و تعالی از آن اهل بزرگ ساخته و خالا

۱۷۹

مشاهده کنند صورت زن که بازوی خود خفته و قصایک نوشت
می کند و کودی در کوهاره شیر می خورد و در غیغیغ در نمود و غیر ذلک
اند لغو ذباله من ذلک **اصوات** ناحتی است میان بصره و فارس در انرا
خوردستان گویند صیف آن بسیار گرم شود و هوام و حشرات کشنده
باشند که ذباب آن چون زنبور بود و اکثر اوقات بخام اراضی
باشد و هرگز یک بخار سرد از احوی عارض شود **باسیان** ناحتی است
میان خور و خراسان از بلاد غزنه است بخا چینه است بلذ انجا
بسیار پهن می آید و در ای که کبریت می دهد صاحب جورب چون
بان آب غسل کند شفا یابد **براق** قریه ایست از قری حاد در انجا
معبدیست که چون چهار شرب آن مرعوب باشد و خواب سید کسی
سبک بود که شفا تو در چه جزیرت این را بسیار تجربه کرده **بعلک**
شهر قدیم است بقرب دمشق از اشجار بسیار دارد و در آن است
قصری است که سابقین آن هم ز مخرج است و کوشک سلیمان در
ایا من قلعه ابراهیم علیه السلام انجا است در قدیم اسم آن بوده است
و اهل آن شهر مشغول شده اند بعبادتی که از اهل گفتند
مجموع اسم آن شهر شده است **بلد** شهر است از دیار مصر برکنار

کبار انجا طلسمی ساخته اند چون تمساح از محاذات او بگذرد در شپ
افتد و نتواند که منقلب شود و همچنان بماند تا بمیرد یا او را صید کنند
بلخ شهر است در بحر مغرب قریب سمرقند انجا است نصاری انرا زیارت
کنند و با شتفا انجا روند این حوقل مصری گفته است که در انجا مساجد
بسیار است چنانکه در مسافت یک غلوه زیاده از ده مسجده است از آن رسیدم
گفتند که اهل این شهر از تکلیف جمعی در مسجد جمعی دیگر نماز نگذارند **بیت الحکم**
قریه ایست بر دوزخ سنخی بیت المقدس مولد عیسی علیه السلام انجا بوده است
و در آن کنیه ایست که قطعه نخل در آنست گویند که از نخله حضرت مریم است
که در آنجا است و آب معوریه که نصاری فرزندان خود را با آن آب شربند
و اعتقاد دارند که با آن آب شویند نصرا فی نشوند **بیت المقدس**
شهری شهر است از بلاد شام داود انرا بنا نهاده و سلیمان تمام کرده
و در زمان سلیمان در آن خانه بنا کرده بودند و مصقول ساخته که هر که
بان خانه درآمدی صورت خود را در آن خانه صورت متقی میفید و صورت
فاجر سیاه مسجدی انجا است در وسط مسجدی بزرگ است از قوام
بسم الله علیه بر آن است مرطوب براق انحضرت صلی الله علیه و آله در شب معراج انجا
در حراب مریم و حواری کربا علیه السلام هر دو انجا و طول مسجد هفتصد و هشتاد

سلطان

و چهار ذراع است و عرض آن چهار صد و پنجاه و پنج ذراع است در پشت
 آن بود و پشت جبرئیل نشان جریب بود و تقریباً و اعمده ششصد و هفتاد
 و چهار است و دید بن عبد الملک بر آن سنگی که در میان مسجد است قبه
 عالی بنا کرده و عرض او آن بود که اهل شام تعظیم آن کنند و از زیارت
 کعبه متناع نمایند تا نباید که بر فضایل اهل بیت اطلاع یابند و از شیعی
 بر کرد و در شهر بیت المقدس چشمه ایست که انرا انهر سکون گویند چون
 کسی غمگین بود از آن آب بخورد غم او زایل شود باذن الهی **بعضی**
 شهر بزرگ است تا از بلاد فارس گویند دیوان انرا ایچمت سلیمان بنا کرده
 از سنگ سفید آبی هوای نیک دارد مار و کژدم و حیوانات مزاحم آنجا
 و در بعضی رسالتی آن انکو میست که هر یک دانه از آن ده منتقال
 و نوعی از سیب است که دوران و خوشبخت حسین بن منصور جلالی
 از آنجا بوده **تست** از آن بیشتر نیز گویند از بلاد اموار است شاپور انجا
 بسته از سنگ آهنی در زمین است را دان قریب یک میل است و تست
 بر موضع مرقع است و بسین سدا لاله و برگر تستری کرد و
 به تست در می آید و قبر و انبال پسر علیک سلام انجا است **نوس** از بلاد
 افریقیه است در آنجا میوه است که در موضع دیگر نیز است با نام ناکوت
 آدومتر

است انرا شریک که هم ندارد و بهی باغایت بزرگ و خوشبوی و پر آب
 و غناب بزرگ هر یک چند جوزی و بسیاری چند بارنجی و طعم آن
 نیز نریست **جوزیره کینسیه** در یوم مغرب است از ناحیه اندلس گویند است بر آن
 کتسه در سنگ بریده اند و در آنجا قبه ایست و بر سر آن قبه غرابیست
 و در مقابل آن مسجدی که بزیارت آن میروند و هر کس انجا رسد او را
 عیادت کند پس بعد هر کس انجا رسد آن غراب بیرون آید که سوز
 کند پس صاحب کتسیه آن مقدار طعام آورد که همه را کفایت یابد **جوز** از
 فارس است شهری بسیار است و از هر جانب مستطیل و مقدار یک فرسخ
 است بهت انرا در شیر بنا کرده و انجا چاه می است در قعر آن یک مسین
 سزگون و در آن ثقبه ضیق است آب گرم از آن بیرون می آید چند آنکه
 چاه پر آب میشود و آب بر میگیرند پی دلو و در سن **خسیره** از نوای مصر است
 و دینیه ملک ریان است که در زمان حضرت یوسف علیه السلام بود انرا
 رنگ گرفته و سرهای دراز قصر و منارهای آن ظاهر است و حیاط آن
 از سنگ تراشده اند و در بطا غرقه ایست مشرف بر نیل و در آن غرقه
 درین است که انرا بنی بنانه مینامند و هر دو از آن غرقه مکتوب است
 که سخن یوسف علیه السلام بوده **حلب** شهر خوش هوای است انرا حکمت

آن کو بنده ابراهیم علیه السلام روز جمعه کو سفت از آنجا می رفته
و شیر از آن بر فقرا قسمت میکرد و ادانی از جاج از آنجا با طراف عالم
برند و در هر جای مثل آن نباشد بر روز اجماعی آن چای که چون
سک دیوانه کسی را بگزید قبل از گذشتن چهل روز از آن بخورد
شفایا بد **حصص** از بلاد شام است آب هوای نیک دارد آنجا
مار و کژدم کسی را ضرر نرساند و اگر جامه از آن موضع بشوید
و پوشش گرم کردن کس نکرد و در مسجد آن صورت است
اعلی آن صورت آدمی و نصف اسفل آن گرم چون قطره از **طین**
پاک بر آن صورت آدمی نهند او را در آب نهند گرم کرده از آن
اب بخورد شفایا بد **خسیص** از بلاد کرمان است صاحب **اقال** گوید
که در اندرون آن شهر هرگز باران نیارد و در حوالی آن باران
داراب جرد موضعی است از فارس آنرا داراب بن فارس
گفته و در آنجا کوههاست از نمک سفید در زد و سرخ و سبز و سیاه
از آن ظروف ادانی تراشد و بر سپید آن تخمه بمواضع برند و آنجا **محمد**
زیب است **مشق** آنرا بهشتی وی زمین بویین بخت آنکه شرت
عمارت و بسیاری آبهای روان در مساحت و در آن **مشق** در **مشق**

۴۱

در ماطات و خانات آن و مسجد جامع آن از عجایب عالم است و در **بن**
از اعمارت کرده و هفت سال خراج مملکت شام در آن صرف کرده
شصت هزار مثقال ندر سرخ صرف بقول و فواکه صنایع آن شده و
هر در مسجد دو عمود است از سنگ در غایت طول و عرض و آن عمل
اهل عادت است چه در وسیع انبای زمان نیست نقل آن و اقامت آن
دندان از بلاد کرمان است رگوه آن غایت که از درون آن
آواراب پیرون می آید و بخار مثل دود از آنجا پیرون می آید
و بر حوالی در غار متکاثف میشود چون بسیار شود مردم آنرا جمع کنند
و آنرا **نوشادر** خالص است **شاپور** از بلاد فارس است آنرا شاپور
بن اردشیر بنا کرده چون مردم آنجا رسد و این طایفه است تمام
نمایند بجهت کثرت ریاحین از هار و آنجا میوه های گرم و سرد
باشد مثل خرما و نارنج و جوز و بادام و غیر ذلک و قری آن متصل
بیکدیگر چند روز در سایه درخت باید رفت از آنجا پیرون روند
بسته از بلاد مغرب است بر کنار دریا صخره که موسی و یونس **عظام**
ماهی بریان را نهند آن فراموش کرده اند آنجا است و آن ماهی **لعد**
از آن که نصف خورده اند زنده شده و در دریا رفته و حالا از **نسل**

۲۰

سبستان

در دریا صنفی از ماهی است که طول آن یک ذراع است و بعضی آن
یک شبر و یک چشم و یک نیمه روی و یک نیمه سایر بدن صیقل است و یک
باقی آن جوان و شوک است که غشاء رقیقه از او پوشیده **سبستان**
ناحیه است بزرگ از سبستان بن فارس می نامند که هوای گرم دارد
و طول او بسیار که بر باد و آبر است اینجا بادریک را از مونس می گویند
می برد و بعضی قری و مواضع آن در دریک منظم می شود و قشنگ و
سلفات را اینجا متعرض نشوند بجهت آنکه مار را می کشند و اینجا مار
بسیار است در ستم که مشهور است اینجا بوده و در زمان
بنی امیر المومنین آنرا نکفتند و بنی امیه بر حضرت مرتضی علی
می کردند ایشان لعنت نموده اند هر چند تفرقه و ایداد ایشان
رسانیده اند **سخی** از نواحی مصر است در مسج جامع آن سنگ گدازه
که بر آن علامتی است چون آنرا از آن مسجد بیرون آورند عصا فیر
بسیار در آن موضع در آید و چون آنرا بار بمسج بر بند بیرون روند
شروم قصبه قری قوم لوط است و اینجا سیاه و شام بسیار بوده
و درین زمان مقلوب است و در آن زن و کیده زوید زمین سیاه است
مفروش سنگهای سیاه اهل اینجای گفته اند که بن سنگهاست که قوم

قوم لوط باریده است **سئون** از قری کرمان است و در وسط آن
حصار است که در آن موش نمیشد و اگر موش را جدا بخوابند چون زمین
برسد بگرد **سوم** منزه است معدن اهل علم است اهل آن مشهورند
بلطاعت جاگم خود بر چند که ظالم باشد و اینجا انواع میوه است و در دیار شام
صنعی از اینجا است که در شب به کهای آن چون چراغ روشن نماید و چون آن
برک از درخت باز کنند هیچ روشنی ندهد و جبل طلوسین اینجا است در قریب
مدین و جبل لبنان نیز اینجا است نزدیک کعبه در آن کوه انواع میوه
و ابدال در آن کوه بسیار باشد بجهت رزق حلال **شیراز** از بلاد فارس است
آب و هوای نیک دارد و شیرازین طهور است از آنجا کرده و محمد بن قاسم بن عقل
بسر عم حجاج بن یوسف از اعمارت کرده بعد از آنکه ویران شده بود اصحاب
تواریخ گفته اند که هر کس یکسان شیراز اقامت کند امر معیشت بر او آسان
و سبب آن در معلوم نبود و در اینجا نوعی ارتفاع است که نصف آن لغات
شیرین است و نصف بغایت ترش و طبعیت صادق در آن بسیار باشد
و فضل او در آنجا است و بوده اند و قریب سیوه نخوی تجارت **صعید**
ناحیه است در ولایت مصر در جبل آن غار ثابت است که در آن موقی اند
از آدمی و مرغ در کربه و سرک غیر آن همه ممکن بگفتن گمان هم بر حال خود

بادیه
۲۱

و هیچ تغییری در حال آنها ظاهر نیست در اینجا سنگهای خورد و سبب مریع
و بران نقش است شهر سکه در بیم و دنیا نیز گفته اند که آن را بیم
دنا نیز قوم فرعون است که مسخ شده بدعا می شود **مسخ** نام کلامی است
رَبَّنَا اَطْمَسْ عَلٰی اَسْمَائِهِمْ **صقلیه** جزیره است از جزایر اهل بحر
مقابل آفریقای دران بلاد قری است و معادن فیه فضه و نقره است
و از مینو و آهن و شیشایی و زاج و نوشادر و سیاه است و این جزیره
گرفته نباشد و در صحراء آن زعفران بسیار باشد و اینجا کوهی است که
انرا جبل النار گویند شهبادان کوه آتش بسیار مشاهده میشود در آن
دخان بسیار و با وجود این قلآن کوه هرگز از برف خالی نباشد **طبریه**
شهر است بزرگ نزدیک دمشق در اینجا جامه است که بر سر چشمه های
آب گرم بنا کرده و احتیاج با آتش ندارد و قریه ایست از اعمال طبریه
که در اینجا عمارت قدیم است گویند سلیمان علیه السلام انرا بنا کرده
و در آن دوازده چشمه آب گرم است بغایت خوش بوی هر یک
از این مخصوص است بمرضی چون صاحب مرض بان آب غسل کند
شفا یابد صاحب تحفه الغرایب گوید که در طبریه نهی عظیم است که
نصف آن گرم است و نصفی خنک بیکدیگر آمیخته نشود و قبر لقمان حکیم

حکیم اینجا است گفته اند که هر که چهل روز از زیارت کند حکیم شود
و در اینجا هفت چشمه است که در هفت سال متوالی از آن آب
بسیار بیرون می آید و در هفت سال دیگر خشک شود **عزازة**
بموضع است نزدیک بحال آب و هوای بغایت تنگ دارد و اینجا
هرگز عقرب نباشد و اگر خاک انرا بر عقرب ریزند بمیرد و نمیرد دیگر
حیوانات مودیه نباشد **عزازة** از اعمال حلب است اهل توابع
گفته اند که بقرب آن سنگ عظیم قائم است چون آن سنگ را میزنند
زنان آن موضع از غلبه شهوت دیوانه شوند و آرزوهای نامبرون
و از مرد این طلب قضای شهوت کنند تا وقتی که آن سنگ را قائم سازند
عین الشمس از فواجی مصر است بر کناری نیل و تحت کاه فرعون است
و نماز آن فرعون و الادرزیر سرسک منظر شده است گویند درین
موضع بوده است که زینجا پسر امین یوسف را علیه السلام پاره کرده
و درخت بلسان درین موضع است و در مواضع دیگر هم
اورا غرس کرده اند و سخن از آن حاصل نشده گویند که خانی
که این درخت را از آن چاه آب میدهند و عیسی علیه السلام در آن
چاه غسل کرده است و آن از خاصیت این است و از عجایب دنیا

۲۲۹

اینجا مناره ایست از یک سنگ سرخ منقوط بنقطه های
 انرا تراشیده اند و مربع الشكل است و طول صد ذراع زیاده
 و ظاهرا از عمل جن است و بر سر آن غشا است از شن و از تحت
 این غشا قطره های آب ترشح میکند و بنامه ذراع پایین می آید
 و از آن در نمی گذرد و بر موضع دیگر مثل آن پراشده است
 و غرب و در این آب از آن ترشح میکند **غوطه** نامی است از آن
 و مشوق که محیط است بان از جوانب کوه های عالی در آن هر دو میل
 و همه بناستین و قصور و عمارات نیکوتر آب آن ازین کوهها است
 که از احسن بلاد است و در آن جهان دنیا شمرند **قیر و بن** شهر است
 در افریقیه از عجایب بنا ایجاد و ستون است که جوهر آن معلوم نیست
 چشمه پیش از طلوع افتاب آب از آن ترشح کند و در باقی روزها آن
 آب نیست **کابل** بعضی از بلاد هند شمرند و بعضی از ابلستان
 جبال آن معدن آهن است و قلع مستحکم دارد و گفته اند که در نواحی
 آن برون آید و در آن شهر برف نباشد و هلیله کالی منسوب است
 ایجاد درخت هلیله نباشد لیکن هم تجارت است بلبان موضع آورند
 و از آنجا بلاد دیگری برند باین جهت انرا ابو ان نسبت کنند و در

در تمام اهل هند است که ملک بلخ شاهی هند نباشد تا کابل را
 نسازد **کابل** و لایق است در جبال افریقیه گفته اند که ریح کندی در
 بیج موضع شش آن نباشد بسیار بهرت که یک من کندی که در است
 کند یا نصر من حاصل **کرم** ولایتی مشهور است شرقی آن
 است و غربی آن فارس است و شمال آن خراسان است و جنوب آن
 بحر فارس شهر کرمان اگر مان بن فارس این مهورت بنا کرده
 معدن توپ است و در آنجا نوعی از درخت است که خوب تر از آنش
 نرسد و در درخت قطن و باد نجان اشجار عظیمه میشود و در نواحی آن
 موضعی است که چون سنگهای انرا بعضی بر بعضی سانسید باران پیدا
 شود و در بعضی خیال آن ولایت سنگها است که میسوزد چون
 همزم **کفرطاب** شهر است میان حدب و معره در میان آن که آب
 و چاه کنده اند در آن موضع تا سیصد ذراع باب نرسد چاهها
 دارند که از باران بر میکنند و اصلا آب آن و آب چاه ندارد **کوه خا**
 قریه ایست از اعمال **کابل** آن کوهی است که او را جبل السمان گویند
 گویند در آن سنه بسیار باشد و چشمه آب گرم است در آن کوه
 که علقه مشیت است او شود چون از آن آب بخورد و در گردان چینه

و
 ۱۴۰

علقه ساقط کردد **کوار** قلعه ایست بطبرستان از عجم درنا
بعضی از اصحاب تواریخ گفته اند که بلندی آن بمترتبه ایست که
مربع در طیارین خود از آن بالاتر تواند رفت و از ارتفاع آن برآید
چنانکه گاه هست که بر قلعه آن باران نباشد و بربخ آن باران بوده
از خرافات اهل تواریخ نیست چه ارتفاع آن بر هفده فرسخ می رسد
چنانچه در کتب هیئت مبین شده است چگونگی ارتفاع دیوار این قلعه
از هفده فرسخ زیاده باشد **لویط** قریه ایست در دیار مضر نزدیک
بایسکن دریه اهل آن هم طویل العمرانند و در هیچ موضعی کسی نمی آید
باشد از عمر آن مردم یافت نشود **مصر** ولایت مشهور است مرآت
هر یک از طول و عرض آن ولایت شانزده روزه است و از جمله
عجایب این ولایت آنست که در بعضی اراضی آن چون باران نیاید
و در بعضی آن بکوترد و اگر باران آید ضعیف بود و دیگر زیادتی آن
در وقتی که نقصان آن بها باشد در سایر مواضع و مامون در وسط
نیل مسجدی بنا کرده و در جوار مسجد **مصر** در حوض عمده ای نام
از مسفید که طول آن برست و چهار ذراع است و منفذی از
از نیل باین حوض که آب در آن می آید پس چون شانزده ذراع

۲۳۱

آب بلا در صخره اهل مضر لازم سازند و اگر برین زیادت شود تا
برست فرسخ در آن سال محصولات بسیار بود و از زانی بسیار شود
و چون از آن بگذرد سبب خرابی شود و در آن بلاد کسایبی است که از آن
در سیاهانه های کشتی سازند و چون مثل قید از آن سازند و او را **مصلع**
چون شمع بسوزد و بطبخ آنجا بغایت شیرین باشد و بزرگی آن بمترتبه
رسد که شتری قوی طاقت حمل دو ضربه از آن ندارد و آنجا مرغی است
سیاه و بزرگ سر او سفید و از ماهی نیل می خورد و از آنجا بوضع دیگر
نمیرود و آنرا عقاب نیل گویند در وقت ابتداء پیران او باواز بلند
بلفظ فصیح گوید الله فوق الفوق و همه که از راهی شنوند و در بعضی از بلاد
مصر حوضی است که آنرا در سنگ بزرگ **البحر** است قریب بان حوض
که آب باین حوض می آید چون حایض یا جنب دست بان آب جنبه می آید
و آب حوض بدیوبی شود و چون آب حوض اسپردن کنند آن حوض را
پاک سازند و دیگر باره آب خود کند در آن بلاد کویبی است که آنرا
جبل معظم گویند معدن برنج است در آن کوه مقبره ایست که
مسیحی را که آنجا دفن کردند از هم نبرد و قبر ویل بن یعقوب
در **بصره** بله الله امام بجا است و از مواضع آن ولایت **بصره**

۲۳۰

که از آن طول کویندلجانه است و در آن عارضه است
 آب از آن چشمه بیرون آید و بر کل زمین می‌ریزد
 دنیا بر آن مهر است در مجازات قطعات و هر یک از این دو جسم
 جسمی است که از اجزای عظام بنا کرده اند در خارج القاعده و مخروطی
 ارتفاع را بر آن مخروط سید و هفده ذراع و چهار شلست
 الاضلاع بان محیط است هر ضلعی از آن اضلاع چهار صد
 ذراع است مقتضای حساب است که ارتفاع بر اس مخروط سید
 برست و پنج ذراع باشد و سنگها را چنان بر یکدیگر ترکیب کرده اند
 که در آن هیچ ارتفاع و انحنای نیست که گویند که بر آن نوشته
 اند بخط غریب اینی بنیها فن بدعی قوه فی ملکه فلیهدنهما
 فان الدم ایس من البنا و دور بانی آن اختلاف است
 بعضی گفته اند در قبری از قبور قدیم صحیفه یافته بودند که در آن
 اخبار وقوع طوفان چندین سال بادشاه زمان که او را سور
 بن بلوق میگویند بفرمود تا بجهت او مقبره بنا کرد و آن در آن
 درم شرفی است و مقبره دیگر بجهت برادرش و آن بر تمام شهر است
 و بعد از وفات ایشان را بنجافون کردند و فرغوا ایشانان بود که

نوشته بودند پیش از وقوع

که از آن مقبره منهدم نشود و درهای آن مقبره با در زمین است و حالا
 ظاهر نیست و بعضی گفته اند که بانی آن ادریس بن عمر است علیه السلام و
 او عالم شده بود و نوعی یا بدلائیل نجومی بواقع طوفان پس بر آن
 او بنا کرده بجهت حفظ اموال و صحیفه علوم بر هر تقدیر بنای آن
 قبل از طوفان بود علیه السلام و در سه رخسار بر این اربعه ملک
 گذشته از طوفان چهار هزار و شصت و بیست و پنج سال و اندک و آنجا
 دنیا قنطره نه سنجیه که در دیار مصر است عرض آن نه سصد ذراع است
 و آن قنطره یک طاق است از سنگ تراشیده بنا کرده اند طول
 ده ذراع و عرض آن پنج ذراع **مکران** ناحیه ایست نزدیک ارض
 سند صاحب تحفه الغرایب گوید که در آن ناحیه نه سصد است که بر آن
 ایست از یک قطره سنگ است هر کس بر آن قنطره گذرد قوی بسیار
 بر کس را که احتیاج بقوی شود بر آن قنطره میگذرد او را قوی میشود
مینف مدینه فرعون است کویند اول شهر که بعد از طوفان
 در بلاد مصر بنا کرده اند است و آن نزدیک بقسطاط است بعضی
 ارباب تواریخ گفته اند که در فرعونان در آن شهر سبقت میونع نما
 و محیطان بر آن دار همه از یک سنگ تراشیده اند چنانکه ملحق میونع

۲۵۰

ظاهریت و بعضی از آثار او درین زمان ظاهر است و از عجایب
کتابت در آن موهبت که طول و عرض بسیار است و سقف یک
حجر است **موت** از حد و شام است زمین آن بود و قبول نکند
یهودی را در آن موضع در قبر کند از قبر سپردن بقصد و از عجایب است
که چون زن را ولادت واقع شود بعد از ولادت بکارت و نمود
سورجان از اعمال فارس است و در جبل آن کهنی است که سقف
آن آب تقاطع میکند از کوه در آن غار رود چندان است
آید که او را کفایت باشد و اگر هزار کس در آن رود و همرا کفایت
ناصره قریه لیت بقرب طبریه و اشتقاق نصاری از آن است
و اهل آن قریه مریم را علیها السلام تهمت کرده اند شوی آن
هر دختر که آنجا متولد شود بکر باشد و در آنجا درخت ترنج است
که ثمره آن بر صورت زنی باشد که دیراد و سینه و دودست و دو
پای باشد و موضع فرج او مفتوح باشد **فقراوه** شهریت
قبروان و راهی از آن میرود بقصه طرین و در آن راه چاه
تعمیر ساخته اند که اگر در یکین یا شمال آن رود زمین چندان
تر باشد و آن زمین فرورونده هلاک شود و بسیار شرکها در آن

۱۵۱

در آن زمین در آمده اند که دیگر اثر ایشان ظاهر نشده **وادی**
صاحب حایر الاخبار گوید که وادی است در زمین مغرب نزدیک
ببلاد اندلس در آن ریگی است که چون آب می رود هر کس در آن
در آید هلاک می شود یکی از سلاطین با ضیقه بخار سیده و حال آن
ریگ را معلوم شده صورت سواری از رخسار فرموده که سینه
در پیشانی آن صورت نوشته اند پس در اسی بذهبت و لا تکلفن
احد المضی الی الجانب الا اخر **وادی موسی** قریه است المقدس
است زمین آنجا بسیار بود و چون موسی علیه السلام راه یافت
رسید سگی که از آن دوازده چشمه آب روان می شد بجهت قبایل
بنی اسرائیل انرا در کوهی از آن قریه در میان سنگی مسخر است
بعضی از اصحاب توابع گفته اند که آنجا رسیدیم و آن سنگ انشا
کردیم حجم آن چون حجم یک کله کوه سفند است و در تمام آن کوه سنگی
دیگر نیست **بجرا** از بلاد بحرین است خرما و نارنج و انار و انجیر آنجا
بسیار بود و از عجایب آن موضع آنست که هر که ساکن آن شود
طیلس او بزرگ شود **هرات** از بلاد فارس است نزدیک اصطخر
دبره آن خراسان است بسیار تنج اشجار و میوه در آن بسیار است

۲۶

که درخت نخیر اکل سپردن آورد زمان ایشان را شهوت بخشد
چنانچه تعرض بمردان کنند هر سال در آن وقت که این حالت
پیدا شود چنانکه کریم را در حوالی نوروز در **ایران** است
بزمین فارس را مابین دو کوه انجا چاه است که در آن زمان از انجا
سپردن می آید و هیچ کس نزدیک آن چاه نتواند شد و اگر مرغ
بر سر آن چاه طیران کند بسوزد و در آن چاه افتد **باب جزیره**
در بحر شام در آن شهرها و قریههاست نجاسات و مار و کرم
نباشد و اگر سیج و مار و کرم در آن جزیره در آید همان
استنشاق هوای آن کند مسلک شود و انجا میوه بسیار
و فستق در کوههای آن بسیار بود **معرفة اقلیم رابع**
مستوفی است بدان آن موضع است که عرض آن **سه**
در حد و نشان و درجه باشد و غایت درازی روز چهارده
ساعت باشد و طرف جنوبی آن سه هزار و سیصد و سی و پنج
میدرس فرسنگی باشد و طرف شمالی آن سه هزار و صد و چهارده
فرسنگ و در یک لزد و طرف شرقی و غربی آن صد و هفده فرسنگ
و مساحت این اقلیم **سه** صد و هفتاد و

۳۲

در هشت هزار و سی و هشت فرسنگ در ربع فرسنگی است و بعضی موضع
که درین اقلیم است که اینست که مذکور میشود **آب** موضعی است
نزدیک **آب** و بعضی از ملوک بحکم بر نهی که قریب بان است قنطرة
بنامند که هفتاد طاق دارد و در روی زمین کویند مثل آن
و مابین این قنطرة و ساوه زمینی است که در آن گل بسیار شود
با شاه منقار و فرسنگ را بسنگ فرش کرده تا مردم را بگذری را
رحمت نشود **ایران** ولایتی است مشتمل بر بلاد و قریه و حوال
و انهار بسیار و جبل سیلان کوههاست در آن بلاد بقریه در آن
دور عام کوهی از آن بلندتر نیست و بر آن قبری از انبیا
و بر سر آن کوه چشمه است بغایت خنک و در آن کوه
چشمه های آب گرم است که بپار آن بکمت است شفا انجا آیند
هزار سن در آن ولایت است کویند بر کس بر آن نه رساوه
عبور کنند چون پای خود پیشت زن حامله مالد در وقت
وضع حمل بر او اسان کرده و نه زدیو بر آنجا است و آن
نهریست که آب بسیار دارد و اگر سوار در آن آب آید آب
از سر او بگذرد و در موضعی که آنرا آسون کویند بر زمین

۳۱

و از آن بهیچ آثار نماند و چون چهار فرسخ از آن دور بود
بر روی زمین آید و در آن ولایت حشره بسیار است آن
سنگ شود و چون قالب خشت از آن آب برکنند که مخطی باشد
سنگ چون خشت حاصل شود **ابن** از بلاد طبرستان است و در آنجا
او آن است که چون کوسنقند در آید در آنجا لاغر شود و هر چند
او را تربیت کنند بعد از شش ماه از او همین استخوان مانند **ابله**
ناجیتی است از بصره در آن اشجار و انهار بسیار است بر تپه
که آفتاب بر اکثر ارضی او میزند و قوی در میان اشجار
نشود و انرا از جنان شمرده اند و انهار آن ماخورد و در آنجا
ابن از بلاد جبل است آب و اشجار در آن بسیار است انرا
شاپور ذوالکثاف بنا کرده و در آن امرودی حاصل شود
هر یک چند مار بنی بغایت شیرین و پر آب و در تمام رستان
انرا تازه نگاه دارند و در نواحی اصفهان شهری کوچک دیگر است
انرا نیز بهر گویند **امپور** و انرا با درون نیز گویند باور دین
چون از آنجا کرده آب دارد و هر غریب که از آن آب بخورد
سرق مدینه او را پیدا شود و مردمی که در آن مقیم اند اکثر

اکثر اوقات بان مبتلی باشد و فضیل بن عیاض که از کبار مشایخ است
از آنجا بود **در و میل** از بلاد آذربایجان است آب هوای
سنگ دارد و کجانبان کوه محیط است و در و فرسخی آن کوه
بلند است هرگز بی برف نباشد مردم آنجا اکثر غلیظ الطبعند
خلق باشد ابو حاراند لسی گوید در پیرون آن شهر سنگ بزرگ است
که شبیه است باهن زیده اردو است من چون مردم محتاج باران
باشد انرا بر خجل آند و در شهر آردند مادام که از آن سنگ در آن
شهر باشد باران آید **اصفهان** شهر بزرگ است آب هوای
و بخاری کم باشد مردم خوب صورت و خوش ذهن آنجا بسیار باشد
و سبب در آن تا یک سال تازه بماند و گندم در آنجا همیشه بخورد
آنجا لوی بسیار ندارد و لیکن چون از آنجا پیرون آرد لوی بسیار
مهرتیه که اگر دو قافله باشد مردم قافله همه را یک آن استنمام نماید
شعرا و علمای او را باب فضل از آنجا بسیار بوده اند لیکن مردم آنجا
بجمل منسوب سازند و در آنجا مسجدی است که هر کس در آن مسجد
میدرخد خورد عضوی او خصل پیدا کند **افشته** دهی است
از دیهای بخاری و ولادت ابوعلی سینا از آنجا بوده بطالع سرطان

۲۸۹

وزهره و مشتری در سرطان و قمر و عطارد در سنبله و مریخ در
عقرب و آفتاب در اسد و راس میانی بر در سه طالع خون
دو ساله شد علوم عربیت تمام بدست او رود و در آورده
سالکی فتوی می نوشته بر مذبح ابو حنیفه در مدینه شریفه سالکی
قانون طب تصنیف کرده و چون بسبب چهار ساله شریف
علم نبوده که او تحصیل آن نکرده و وفات او در همان بود
سنه ثمان و عشرين در اربعاء بجمعه و عماد چاه و ایزت سال بود
ایلاتان قریه ایست در این سفر این در آن غار
گویند که از آن آب بسیار بیرون می آید و اگر در وقتی از
اوقات سال آب آن منقطع شود مردم جاههای نوپوشند
و بدان غار روند و اهل ساز و خوانند تا آنجا جمع شوند
و بلبو و لعل اشتغال نمایند بعد از یک لحظه آب بیرون آید
بابل نام قریه ایست بر کنار فرات در زمان قدیم معمور
بوده و حالا ویران است و در آنجا چاههایی است که آنرا چاه
دانیال گویند و در آنجا بانیان در اعیان خود
مشهور است که چاه هاروت و ماروت است و سنگ عظیم

عظیم بر سر آن چاه است مجاهد در زمان حجاج با بخارفتنه و حجاج
فرموده هر کس را که موکل است بر آن چاه تا آن دو ملک آید و
نماید می آید که بان شخص بان چاه رفتن ایشان را دیدم سر کون
هر یک حد کوهی و بندهای اینین بر پای ایشان نهاده پس چون
مجاهد در ایشان گرفت الله اکبر چون کلمه را شنیدند از اضطرار
عظیم در ایشان پیدا شد چنانکه هر که بود که آن بندها منقطع
شود **بدرخشانی** شهر مشهور است در آن معدن بعل و معدن
ابجورد و معدن سحاره و معدن بلور است و از عجایب آنجا حجر
دانه مشابه لوح است و چون از او روغن اندازند آتش مشتعل شود
و هم چون فئله میسوزد و چون روغن آخر شود هم چنان مشتعل ماند
و آنجا سنگی دیگر است که چون شب در خانه باشد اندک روغن
دهد **بروجرد** شهر است بقرب همدان آب اشجار و فواکه بسیار
آنجا در زمین آن زعفران خود روی بود و اصحاب تواریخ گویند
که در قدیم لشکری بدان شهر آمد چون صبح نزد حضرت حق سبحانه
همه را ازنگ کرد انبیده و انبار او تا این زمان باقی است **سطام**
شهری قریب بدامغان است از عجایب آن شهر آنست که کسی

۲۹

انجا عاشق نشود و اگر عاشق بان شهر در آید شوق از اهل شود
و آب نرا چون بزناشتا بخورد بوی دمان ز ابله کند و در انجا
بود و مرغ خانگی ایشان نجاست نخورد و عود نجابوی نهد
در انجا مشک و غیره و سایر طیبها انجا بغایت خشوی بود **بصره** شهری
مشهور است در زمان اسلام بنا شده در آن حرما بسیار است
علماء و مشایخ و اهل فضل از انجا بسیار بوده اند و در وقت
در قریب بصره جمع شوند پس از انجا بجانب جنوب و نند و انرا جدر
پس از جرب بر گردد و بارشمال رود و انرا مذکور شد بسیار روز
دو بار این جدر و مدد واقع شود و انجا **بصره** است که در وقت
رطبت تخلهما غراب بسیار جمع شوند چنانچه تخلهما سیاه شود و یک خرما
ضرر نرساند و چون خرما بریده شود در پای تخلهما زمین را می کاوند
و خرما می خشک که باد ریخته بر ارمی کند و می خورد و دیگر از عجایب
است که چون خرما بر درخت باشد یا در موضع که انرا خشک می کنند
اسلامی بر آن نه نشیند و اگر خرما در موضع دیگر بیفتد چندان گس
بر آن نشیند که سیاه شود **بغداد** و انرا مدینه الاسلام گویند و هوا
لطیف دارد و آب آن بهترین آبهای عالم است و آن از بلاد

بلاد قاصد است زمین شده بود ابو جعفر و انقی انرا عمارت کرده
مشایخ و علمای آن فضل از بغداد بسیار بوده اند چنانچه
دکفته اند که کسی آن شهر را با قطع بعلام خود داده بود و او را
بمی بود که می پرسید نام او بلغ بود ان علام گفت بغداد
ای اعطای نسبت به صنم و ازین جهت علماء مکروه داشته اند که انرا
بغداد گویند و بعضی گفته اند که لغ یا است یعنی بستان و او نام
مردی است **بغداد** و انرا شیرخان نیز گویند شهر است میان
دو رود فرات و دجله و در آن زمین و آبهای روان بسیار دارد
و انرا حسین بن نوری از کبار مشایخ و محققین است از کبار محدثین
انرا انجا بوده اند **بلخ** شهر قدیم است از مشاهیر بلاد خراسان
انرا منصور چهر بن ایرج بن افریدون بنا کرده و در قدیم انجا
خانه ساخته بوده اند صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع آن
زیادت از صد ذراع و انرا بطریق کعبه تعظیم میکردند و تخانه
ایشان بود و ملوک هند و چین بر بارگه آن می آمده اند و آنها
بسیار می آورده اند و در زمان خلیفه ثالث انرا ویران ساخته اند
و مشایخ و بزرگان و اهل فضل از انجا بسیار بوده اند

۲۰

بلد قره ایست از اعمال موصل هر سال وقت ترویج کلی درخت
غیر شهوت و قاع بر زنان اینجا غالب شود و از و اجازت
او طار ایشان عاجز باشد و حیا از ایشان مرتفع شود
و بگردم تعرض کنند از غایت بی محلی از آن قریه بیرون
روند و بوادری روند که قریب بان موضع باشد و چند روز
انجا توقف کنند تا این مرض بر طرف شود **بلور با حسیه** است
تزویدن قریه اینجا موضع است که در هر سال سه ماه متصل برف
و باران آید چنانچه قرص آفتاب در آن سه ماه مرئی نشود و خانه
است که در آن صنم است بر صورت زنی چون مرض کسی
مضطرب شود او را با بخار بند چون در دست بر پستان آن
مالد سه قطره شیر از آن بیرون آید از آن آب بیامیزند و بخورد
مرض او زایل شود یا بمیرد و از ریح آن خلاص شود **بلور** از
شهرهای قدیم خراسان است بسایه در اشجار و حصاری است
و خندق وسیع و سه دروازه داشته و درین زمان در آن
و آب آن از رود هرات است و منصور عمار که از کبار اولیا
و علمای آنجا بوده **تبریز** از بلاد باجیان است شهر مستحکم

مستحکم است بعضی از اهل نجوم گفته اند که طالع آن شهر عقیقت
در برج حسیه است ازین جهت اتراک انرا هرگز بجز آن گفته
اند و در وقت سکنه آفتی بان ترییده هوای بغایت نیک دارد
و بیماری که در اینجا در آید صحت یابد و ازین جهت انرا تبریز
و در نواحی آن چشمهای آب گرم است که پاران بسیار از آن
شفا یابند **جاجرم** از شهرهای خراسان است نزدیک باسنقر این
در حوالی آن چشمه ایست که چون کسی را جرب باشد بان آب آن
کند شفا یابد **جیل** از **روند** کوهی است مشرف بر همدان در آن
چشمه ایست که در وقت معین از اوقات سال آب عذب و غایت
خفکی از آن چشمه بیرون آید و چون آن وقت بگذرد آن چشمه
شود تا سالی دیگر همان وقت دارا امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که آن نبی هذا الجبل عینا من عیون الجنة و اشارت
بان چشمه است که هر بیماری که از آن آب بخورد شفا یابد و مردم
بسیار با بخار و بندجهت است شفا دار خراسان است که اگر مردم
باشد آب بسیار بیرون آید و اگر کم باشد آب کمتر بیرون آید

جبل پیستون کوهی است میان همدان و حواریان بغایت بلند
و از اعلی تا اسفل اعلی است و در دامن آن کوه ایوانی از سنگ
بریده اند و در وسط آن ایوان صورت فرس کسری که انرا
گفتندی کشیده اند و آن اسپه بود که بادشاه هند هدیه نزد
کسری فرستاده بود و هر چند بر سواری کردندی مانده نمی شد
و مادام که زمین بر پشت او بودی بول در وشت نینداختی و چون
تمام در دامن او بودی گفت نینداختی پس آن اسب را کشیدند
و کسری از آن بسیار محزون شد چون مصوران صورت او را
کشیدند کسری را از نظر در آن تسلی واقع می شد و دیگر صورتی
که معشوقه کسری بود نیز کشیده اند بر وجهی که حسن و ملاحظت آن در
دلش اثر میکند صاحب صور قایلیم میگوید شنیده ام که شخصی برین
صورت عاشقی شد چنانچه عشق او بدیوانگی کشید بعد از آن بنی
ان صورت را خراب کردند تا کسی دیگر را مثل آن دست نیند
جبل ذماوند قریب ببری است از قلاع آن بمرتبه است
که مرغ در طیاران بند و آن نرسد و بعضی گفته اند که از صد

فرسخ راه مرئی میشود و در آن معدن کبریت بسیار است
و گویند که کبریت احمر آنجا بدست آید و در آن کوه نقبه بسیار
است که دایم از آن دو دمیرون می آید و در حوالی آن کوه
الصفر میشود و چون آفتاب در آن اثر کند مشتعل شود **جبل ساوه**
قریب بساوه است صاحب صور قایلیم گویند بر آن کوه بالای
چون یک تیر راه رفتم ایوانی ظاهر شد بغایت وسیع چنانکه نماند
کس در آن تواند نشست و از سقف آن چهار سنگ بر شکل
عمدت بیرون آمده و از سه سنگ از آن آب متقاطر میشود
و در پیش این ایوان نقبه ایست که دو در دارد از اهل
ساوه شنیدم که ولد الزنا چون درین نقبه در آید از آن
بیرون نتواند رفت و هر کس ولد الزنا نباشد باسانی بیرون
تواند رفت **جرجان** شهر مشهور است بقرب طبرستان و آنرا
بزرگترین مهابت کرده و در آنجا میوه های بلاد سرد و میوه های
بلاد گرم سیر هر دو است و در جبال و صحاری آن میوه های
بود و ریاحین مختلفه بسیار است لیکن هوای متعفن دارد و
مردم غریب آنجا زد و در بعضی شونند و در آنجا چشمه ایست که انرا

۳۲۳

چشمه سیاه مذک کویزد و در راهی که باین چشمه برسد صفتی از
کرمهاست چون کسی آب از آن چشمه بگیرد و در راه بآبی
او بدین کرم رسد آن آب تنگ شود **جو هسته** از قری همدان است
و قصر بهرام کورا نجاست و آن از عجایب دنیا است قصری عظیم
است و منازل و غرف و پوت بسیار دارد همه یک سنگ است
کوهی بوده که در آن این عمارت را بریده اند و بیج
نذارند و بهرام کورا از ملوک فرس بوده چنین گویند که میراندا از
مثل او نبوده **جیلان** ولایستی است میان قزوین و خراسان
مساک صعب دارد جهت کثرت بجا رود هاد و اسبجاری
انجا باران بسیار آید و باشد که چهل شبانروز باران منقطع
نشود صاحب همورا قالیم گویند که چون باران دایمی شود
از آن ملول شوند و شربت با نیک شغال شوند و بعد از آن با نیک
مردم بکند مگر را بشارت دهند با نقطع باران و این بسیار
کرده اند انجا بمرنج بسیار و ابریشم حاصل شود شغل مردم
زراعت مرنج است و شغل زمان ایشان تربیت دودلق است
و چنین گویند که زمان ایشان بغایت جمیل باشد **حصن**

حصن طاق حصنی مستحکم است در طبرستان و در زمان قدیم آن
ملوک فارس بوده و انجا ثقیب است که ملک صعب است و چون در آن
در این مقدار مسافت یک میل بغایت تاریک است و بعد از آن
پیدا شود بمنزله شهر بزرگ و در وسط آن چشمه آب است که از ثقبه
پسرون می آید و بعد از آن ثقبه دیگر فرومی رود و پایین آن
ده ذراع است و از غرابین لغت که نزدیک باین حصن طاق شبیه
چون انزالوده بنجاست سازند فی الحال ابریداشود و باران
باریدن گیرد تا آن هنگام که پاک شسته شود **دامغان** شهر بزرگ
ما بین ری و نیشابور آن از کوه می آید و صد و پست قسم میشود
برابر و صد و پست قریه از آن آب میخورند و روحانی آن ثقبه است
که در وقتی از اوقات سال بادی از آن ثقبه می آید که بر هر حیوان که
وز و هلاک نماید و باشد که از آن خلاص شود و بعضی از کوههای
آن چشمه است که چون نجاستی در آن افتد چندان باد شود که در تمام
خراب شدن عمارات بود و در یکی از قری آن چشمه آب است که چون
خورد ملطخ بخون حیض در آن چشمه اندازند باد شود و در وقت رفع
خردنها از باد کمتر باشد این عمل کنند **دوراق** موضعی است بخوبستان

۳۴۰

وان ولایتی است مابین بصره و فارس در آن موضع چشمه است
آب گرم بسیار است و احوالنا مشعلها مشاهده میشود که از آن
چشمهها متصاعده می شود و آن آبها در دو حوض مجتمع میشود
یکی جهت مردان و دیگری جهت زنان هر کس بتدریج در آن
آب رود از آن آب انتفاع یابد و اگر لحظه در آن آب بود اعضا
همه آبله شود و بسوزد **دیار بکر** ناحیتی است میان شام و عراق
در آن قری و مدن بسیار است و از عجایب آن چشمه است
بقرب نصیبین آنرا بسنگی از زیر محکم کرده اند و یک ثقبه باز گذاشته اند
و از آن آب بسیار بیرون می آید و اگر آن ثقبه کشاده تر شود
چندان آب بیرون آید که آن شهر خراب شود **دیار الجب** در نیت
میان موصل و اربل هر کس را که صرع باشد چون بان در آید
شفایابد **دیار سعید** در غزنی موصل است و ایام بهار در حوالی
آن دیرازمار و ریاحین غریب بسیار باشد و خاک آنرا در دفع
الم عقرب خاصیت عجیب است و اگر آن خاک را در سوراخ گرم زمینند
بمیرد **ری** از شهرهای قدیم است آنرا از ابن خراسان که از
ملوک فرس است بنا کرده و ازین جهت نسبت بان لازمی باشد

همایش

رازی

باند و اصحاب تواریخ گفته اند که بکرات این شهر را قتل عام و
از زلزله ویران شده و باز عمارت یافته و در زمان حکومت
ابو جعفر و واقعی انرا عمارت کرده اند و بعد آن کسی دیگر انرا عمارت
و گفته اند که هوای آن در فصل خریف سهام مسموم است خاصه مردم
غریب و مشایخ کبار و افاضل عالی مقدار از آنجا باریا بوده اند
زنجان شهر مشهور است هوای نیک دارد و مردم خوب صورت آنجا
بسیار بوده اند و آنجا کوهی است که انرا جبل براهه گویند چنین
که در روی زمین مثل آن نیست آب و هوای بغایت لطیف دارد
و گیاهای آن ریاحین است در فصل ربیع بوی ریاحین آن از
مواقع بعید استشمام می نماید بوریحان گفته است که در زنجان
گرم نباشد الا در موضع که انرا مقبره طبران گویند و چون مردم
از آن مقبره بیرون برنند همان موضع باز آید **سامرا** شهری
بوده است در سنه احدی و عشرين و مائین هجریه معتصم انرا بنا
کرده چنین گویند که در عمارت مسجد جامع آن با نصد هزار مشقال
طلا خرج کرده است درین مسجد سردابه ایست که مشهور است
امام محمد مهدی آنجا غایب شده و در زمان سلطان سنجرد در آن

صوم

ایسی بسته بودند که زمین و لکام او از طلا بوده چون سلطان اینجا
رسیده پرسید که این اسب چرا اینجا بسته اند گفته اند که تا بهترین
مردم که از سردابه بیرون آید و سوار شود سلطان گفته که بهترین مردم
زمانه منم و آن اسب سوار شد و برقت بر او مبارک نبود چه هم
در آن نزدیک اترک غلبه کردند و مملکت از دست او بیرون شد
و سامرا را اترک ویران کردند و همچنان ویران است **ساده**
شهر مشهور است اشجار و اثمار و میوه بسیار دارد و در قدیم ایام
برکنار آن شهر بحیره بود و آن بحیره در شب لاده حضرت رسالت
خشک شده و صاحب صورت او فالیم گفته است که جهت لطافت هوا
و طیب خاک آن مردم خوب صورت و موزون الطبع و واقف
بر قواعد موسیقی بسیار باشد و علماء اهل فضل از اینجا بسیار
اند و نیز گفته اند که اینجا جمعی پادشاه اند که هر یک و حیدر خود
بوده اند مثل عماد الملک که وزیر سلطان خوارزم شاه بوده صاحب
تدبیر و عالم با انواع علوم بود و مثل مشکوی طبیب که معالج بهترین
و مثل سعد مستفی که هم او از نیک داشته و در فایق علم موسیقی
مبدانته و در حسن صورت با و مثل میزدند و مثل رنگ مصباح

۳۵

مصارع که اکثر بلاد را سیر کرده و هیچ مصارع با او مقابله نکرده
و غیر ذلک که تعداد آن موجب تطویل است و از عجایب است که خاریجین
در آن زمین بسیار باشد و بهر سی سال یک نوبت تریخین بسیار آن
خار پیدا شود و تا سی سال دیگر تریخین نباشد **سیران** موضعی است
از نواحی بامیان در کوههای آن چشمهای آبیست که چون کسی بجای
در آن اندازد آب آن جوش کند و بسیار شود و در عقب او هم آباد
روان شود و اگر باد رسد او را فرو گیرد و غرق کند **سلاسل** شهر است
اندر با بجان میان تهریز و ارمیه در اینجا ایست که چون مجزوم
از آن آب غسل کند شفا یابد و این بسیار تجربه کرده اند **سمیم**
موضعیست میان اصفهان و شیراز در آن چشمه ایست که بان مرغ
دفع کند و آن از عجایب دنیا است و آن چنان است که چون در
موضع ملخ پیدا شود از آن آب سر گیریند بشرطی که ظرف آب **سیران**
در راه بر زمین نهند و کسی که آن آب برداشته باشد در آن
باز پس ننگزد و طهر سوزانی که انرا سار کویز تابع آن آب شوند و ننگ
بکشند کویز هر یک از آن در روزی هزار ننگ از تخمنا بکشند و
انکه ازین مرغان کسی در حوالی آن چشمه نمی بیند **سارباد**

سیران

قری طوس بوده و درین زمانه بمرکات فرار حضرت امام علی بن
موسی الرضا علیه السلام شهر شده و انرا مشهد گویند کومیند که چون
حضرت امام فوت شد مامون گفت تا آنحضرت را در جوار
اوهارون رشید دفن کردند در یک قبر بعضی اصحاب تواریخ
گفته که رشید در قبریت که مشهور است بانکه قبر امام است و امام
در قبریت که مشهور است بانکه قبر رشید است این از جمله مکاری
مامون است و در نواری ان چشمه است که انرا چشمه سبز گویند
و از عجایب سی در ان چشمه مشاهده کرده اند و سیرگاه سلاطین
ماضیه بوده است منبع او معلوم نیست که آب از کجا شرح میکند
سجاشهریت مشهور بقرب موصل عمارات عالی دارد و انجا
حامهاست که هیچ جا مثل ان نیست و کوهی که کشتی نوح بان
فرود آمده نزدیک بان است اهل تواریخ گفته اند که سلطان ^{جلال}
ملک شاه چون بان موضع رسید کبیری داشت که از او حاصل بود
او را در موضع حمل پدراشد منجان گفتند که امروز نظرات
بدرت اگر ولادت او در فرود واقع شود این فرزند پادشاه
رفیع المقدار گردد بفرمود تا او را معلق نگاه داشتند تا در

روز دیگر سلطان سنج مشهور است در این موضع را بنام او باخوار
شهر و در موضعی است نزدیک بهمدان اهل ان اکثر اکراد و قطع
الطریق اند و طاعت ملک بتی اسرائیل از انجا بوده است کومیند
که انرا بجنک گرفته است و ان بمرکت دعای داود و سلیمان است
علیها السلام که در حق ان موضع واقع شده کومیند در ان موضع آمد
و ابله گستر باشد و انجا صنفی از گرم است که یک سال انگور بار آورد
سال دیگر میوه دیگر که هر یک دانه چون جوزی باشد بغایت سبز و
انرا و در کومیند و حب انرم که از او دید با هیست در ان موضع
باشد و در موضعی دیگر **نیرت** از ولایت آذربایجان است در میان
ان شهر موضعی است قریب یک جریب و قعران معلوم نیست کومیند که
رسمان قریب چهار هزار ذراع بالفا لهما در ان فرستاده اند
نرسیده و از عجایب است که هر چند نیک بعد بجانب ان شهر اندازند
در ان شهر نیفتد اگر چند نزدیک بسور ان باشد و زرد شود
از انجا بوده و انجا آتش کده است که دایم آتش میکند و آتش
نمی میرد و اصلا خاکستر جمع نمی شود **طبرستان** ولایت است
و او را ماندران گویند و چمن کومیند که یکی از ملوک جمندان

۳۶

کناه کانرا بسیار جمع شدند و زیرش مصلحت چنان دید که این اثر را
بموضع فرستد که انرا آبادان کنند بدین موضع فرستاد و انجا
بسیار بود و طبرمای بسیار بدست آوردند و اشجار انرا قطع کردند
ازین جهت طبرستان گفتند و اشجار و میاه بسیار دارند لیکن
هوای بد دارد و انجا در حقیقت است که چون قطوار چوب آن در
اندازند ماهی که در آن آب نماند میبرد و جبل طارق انجا است
و انجا در کوه است که انرا تخت سلیمان گویند چون مطلع پنجانی
باران باریدن گیرد و چندان بسیار که ان موضع خشک شود
گویند انجا صفتی از مرغ است چند فاخته و در ایام بهار ظاهر
شود و چون پیدا شود صفتی از عصا قیر تابع او شوند یک ^{ان} عصفور
بجهت او دانه و غذای آورد و چون از سر و ز شود آن عصفور
بخورد و روز دیگر عصفور دیگر باید تا آن ضرر بهار و بعد از آن
مرغ و اتباع آن غایب شوند تا سالی دیگر **طمنغان** شهر بزرگ است
از بلاد ترک قری بسیار دارد و در میان دو کوه است و یک راه
تنگ دارد که بضرورت از آن راه باید گذشت چون آن راه بگذرد
هیچ کس در نتواند آمد زمان و مردان موی بر بدن ندارند و از غیر آن

و از غراب نیست که باز نماند ایشان که صحبت واقع میشود از آنست
ببکارت معاودت می نمایند و انجا دو چشمه است یکی شیرین
و دیگری شور هر دو در یک غدر جمع شوند و از آن غدر در جوی
آب روان میشود یکی شور و دیگری شیرین **طیب** موضعی است
میان اوسط و خورستان انرا شهید بن آدم علیهما السلام بنا کرد
و از عجایب آن موضع آنست که زنبور در آن در نیاید و اگر در آن
هلاک شود و نیز غراب ایقاع و عقعق انجا در نیاید **عبدالهد** **آباد**
و بهی است میان قزوین و همدان در آن چشمه ای است که آب آن
بر می جوشد مقدار قامت مرد چون تخم مرغ بر سر نمود آب نماند
بایستد و بخته شود از حرارت آب و این آب در حوض جمع شود
چون از آن آب غسل کنند شفایابند **غزنه** ولایت وسیع است
در طرف خراسان که بجانب هند است آب هوا و خاک در آن
ولیکن سرما انجا سخت باشد و انجا عقبه ایست مشهور در یک جای
آن عقبه زمینی است که هوای آن بغایت سرد شود و در آنجا
زمینی است که هوای آن بغایت گرم باشد و در بلاد غزنه مرغی
کمتر باشد و عمر در آنجا باشد و مار و گزدم و حشرات موزیه کمتر باشد

۲۷۷

و چشمه ایست آنجا که اگر نجاست در آن چشمه افتد باران شود و در آن
و تا نجاست از آن بیرون نیندازند بر طرف نشود **غور و لای** آن
میان هرات و غزنه و جبال بسیار دارد و آب هوای نیک دارد
و آنجا حیوانی است که آنرا سمندر گویند و آن حیوانی است شبانه
موش در آتش می در آید و نسوزد و چون ذراتش بیرون آید
پاکیزه شده باشد **فراهان** قریه ایست آن قریه هم در
حوالی آن بحیره ایست چهار فرسخ در چهار فرسخ در ایام
خریف که مردم آن قریه مستغنی از آب باشند آب در آن بحیره
دهند چون بهار تابستان شود و محتاج شوند آب را
از آن باز دارند و آن همه نمک شود و از عجایب آنست که اگر
مردم را از نمک آن منع کنند آب بزین فرود و نمک نشود
و اگر مردم را منع نکنند نمک شود و گویند این جهت ظلمست
که بلیانس ساخته در آن مواضع **قره سین** میان هم در آن
و حلوان است اهل تواریج گفته اند که قباد بن فیروز آنجا تخت
بنا کرده صد ذراع در صد ذراع و ارتفاع آن است ذراع
نمک تراشیده و آن سنگها را بمس امیر همین بر یکدیگر گریخته

ترکیب کرده اند بر وجهی که مفاصل آن مرئی نمیشود و در زمان
گسری برود نیز ملوک روی زمین بجهت ملازمت او جمع شدند
تخت نشسته اند مثل غفور بادشاه چین و خاقان بادشاه ترک
و دایره بادشاه همد و قیصر بادشاه روم و گفته اند که از مطبخ کبری
تا این موضع چهار فرسخ بوده است غلامان او از مطبخ تا این
موضع صف کشیده صحیح و طبق بدست یکدیگر سیراده اند تا
موضع **قره زین** شهر بزرگست و در حدود سوراصه سنای
شاپور است و سور دویم بنای نارون رشید در آن مساجد بسیار
داران جمله چهار مسجد است که در آن دعا مستجاب است و از غنای دنیا
باغهای قره زین است که در سالی یکبار آب پیش نخورد و میوه های آن
بعایت سیراب و نظیف باشد و آنجا فضا ایست که آنرا مقادیر
بهود گویند در آن اثر قبر نیست چون چهار بابی را در دم
بان فضا آورند او را بگردانند در شکم او را بل شود و در آنجا
ایست که قبور مشایخ و علماء و شهدا در آن بسیار است و شب مردم
بزیارت آن بسیار آیند و همه کس نوحه ها بینند که از آن قبور بیرون
جای آید باز فرو می رود و مشایخ و علماء و اهل فضل از آنجا بسیار

۳۸۰

بوده اند **م** موضع است میان سازه و کاشان و در سنه ثلث و پنجاه
هجریه حجاج آن شهر را ساخته و در نزدیک آن نمک ساریست که آن
از آن نمک برگیرد و شمل آنجا نکلند از چهار پای او نمک شود و در قدیم
آنجا مار و کژدم بسیار بوده یکی از حکما آنجا طلسمی ساخته تا مار و کژدم
رفته اند که نزدیک آنست هیچ کس نصحبت آن باین کوه نمی تواند رفت
کسرن شهر است در زمین ترک از ناحیه تبت و در آنجا چشمه
است که آهن و مس و سایر منطبعه را چون در آنجا اندازند بگذارد
قریه است نزدیک بقرمین و در قدیم الایام آنجا کژدم بسیار بوده
بلین اس حکیم را بفرموده پادشاه عصر آنجا طلسمی ساخته و بعد از آن
در آن قریه کسی کژدم ندیده و اگر خاک آن قریه را در آب کسند و کژدم
گزیده را از آن آب بدهند در ساکن شود و اگر آن خاک را کسند
دارد کژدم بدست گیرد او را ضرر رساند و اگر خاک آن قریه را
دیگر ببرد و دیوار خانه بان گل کنند کژدم بان خانه نیاید **ماوران**
موضع است ما بین سمنان و دامغان و در بعضی جبال او دره است
که در یک وقت از اوقات سال از آن باد سخت پیرون می آید
که بهر حیوان که رسد او را هلاک کند و این دره فریب یک فرسخ است

نکته دارد
جواهر

فرسخ است و کشادگی او چهار ذراع است و اثر این باد تا در فرسخ
میرسد **ماورسان** موضع است نزدیک حلوان آنجا ایوان عظیم است
کوین که آن بنا را بهرام کور بنا کرده و از عجایب این ایوان است
که یک نصف که بجانب کوه دارد بر آن برف بسیاری افتد و بر آن
نصف دیگر برف نمی افتد **مرو** از بلاد خراسان است آنرا در
التقرین بنا کرده در زمین هموار است در آن کوه کمر است
شوره زار است و ریک بسیار دارد و علماء و فقها و مشایخ
بوده اند و بوزر چهر حکیم را آنجا بوده و آن شهر هیچ عیب ندارد
عرق مدینی از آب سرد میشود و بواسطه طاقانی منگوید که در
در موضعی نشسته بودم با جمعی مردم دیواری کهنه در آن موضع بود
هفتاد و چند کله آدم از آن سپردن آمد یک کله از آن شکسته شد
و دندانهای آن بر خشت یک دندان اثر از آن کردند و در
و الله اعلم بالصحة **نصیبین** شهر معروف است نزدیک سنجار و اشجار
بساتین بسیار دارد و یکی هوای بد دارد و در خرب که آنجا
رسد بیمار شود و از خواص آن شهر است که آنجا حاکم عادل نباشد
و هر حاکم که آنجا آید ظلم بسیار کند **نماوند** شهر است نزدیک همدان

۳۹۰

انرا فوج پیغمبر علیه السلام بنا کرده و در اینجا سنگی عظیم است و در آن
تقنه ایست مقدار یک شبر و پر درازان یک توبت آب بسیار برود
بی آید و زراعت بسیار در آن آب خورد و باز منقطع شود تا
روز دیگر و در بعضی آنجا بال آن سنگ بزرگ است چون کسی را
غایبی یا مریضی باشد یا از و چیزی در دیده باشد شب نزدیک
آن سنگ بخوابد و احوال آن غایب یا مریض یا در دیده و خواب
ببیند و نزدیک نهاد و چشمش را دست در شعب کوهی چون کسی
آب باشد در شعب آن کوه در آید و با او از بلند گوید که محتاج ایم بعد
از آن بجانب اعت خود روان شود آب از عقب او جاری شود
و چون زراعت او آب خورد نزدیک آن شعب رود و بگوید که
آب کفایت است و پای بر زمین زرد آب منقطع شود **نیشاپور** از بلاد
خراسان است مجمع علما و فضلا و مشایخ بوده است و در اینجا معدن
طین خور و نیرت و مثل آن در هیچ موضعی نیست و معدن فیروزه
نیز اینجا است **نیشاپور** بلاد و قری است بر شرفی در جلّه نزدیک
موصل و یونس پیغمبر علیه السلام اینجا می بوده و تبنی است که دعا قوم
یونس بر آن تل مستجاب شده انرا تل توبه گویند و شب جمعه مردم

بزرگ است آن تل میروند صاحب تحفه الغرائب گفته است که اینجا
طاحونه ایست که همادوات آن از سنگ است و چون طین
که سنگ ساکن شود گویند اسکن بچون یونس سنگ ساکن شود و چون
فانغ شود گویند از شغل خود فانغ شد آن سنگ در حرکت آید
واسط شهر است میان کوفه و بصره در سنه اربع و ثمانین هجریه
حجاج بن یوسف انرا بنا کرده و گفته اند که سی هزار کس در آن
زندگانی کرده که هیچ نوع از ایشان جبری ظاهر نشده بود و در آن
بند ایشان نبوده آورده اند که صد و بیست هزار آدم در آن
کشته شده اند و بعد از آن درین شهر جمعی کثیر از علما و فقرا و ارباب
فضل پیدا شده اند **حمره** بفتح هاء است و مشهور در السنه عوام کس است
از اعظم بلاد خراسان است و در اطراف و جوانب آن آب است
و انرا سنگ زینا کرده در وقتی که متوجه چین بوده بان موضع رسیده
و قری بسیار بوده موافق مزاج خود یافته هوای آن موضع را و نیز
حصاری نداشته اند مردم را فرموده که شهری بنا کنند طول و عرض
آن تعیین کرده و مقدر نموده که چون بازار کردا نتیجه خرج کرده باشند
بهرند چون معادوت نموده گفت بدان وجه که من گفته ام بنا کرده

۲۰۰

وایشانرا چیزی نداده و دور آن قریب چهار دانگ فرسخی است
و حسب تقویم البلدان گوید که در قدیم چهار دروازه داشته یکی بر
جانب شمال و آنرا دروازه بلخ گفتندی و یکی بر جانب جنوب و آنرا
دروازه سیستان گفتندی و یکی بر جانب مشرق و آنرا دروازه
غور گفتندی و یکی بر جانب مغرب و آنرا دروازه شیراز گفتندی
و حال این اسمها تغییر یافته و یک دروازه دیگر بر جانب شمال
زیادت شده و الحال آن سسی بدروازه ملک است **همدان**
شهر مشهور است آنرا همدان بن فلوج بن نوح بن سام بن نوح بنا
کرده و در قدیم هر یک از طول و عرض آن چهار فرسخ بوده است و درین
زمان بهمان حال نمانده آب هوای لطیف دارد و در آن اشجار
قوا که بسیار است و هو و طرب بر اهل آن غالب است بجهت آنکه طالع
آن نور است و صاحب طالع این زهره است و از خواص آن شهر آن است
که چون خیزن در آن شهر در آید شادمان شود و لیکن بلا است
بر مردم ایشان غالب است و بلیناس حکیم بر در آن شهر می
سنگ ساخته بر صورت شیرین بجهت دفع برودت **بل** صنوعی
است در سه فرسخی فزین در آنجا کوهی است صورت جمعی کثیر از آن

آدمیان و کوسفندان و سایر حیوانات در آن کوه است هم از
سنگ است گویند جماعتی بوده اند که حضرت حق جل و علاایش را
مسبح کرده است **بمکان** شهری مستحکم است در جبال بدخشان
معدن فضه تجارت و معدن دیگر است که از آنجا سنگ نمایی
پسرون می آوردند و لعل نیرت صاحب صور اقلیم گوید حکیم
ناصر خسرو پادشاه بلخ بوده و اهل بلخ بنا او پسرون آمدند و او بکبریت
و این موضع را احصار خود ساخت و آنجا عمارات غریبه بنا کرده
و از جمله حامی است از عجایب دنیا جام خانه مربع است و آنرا منقش
ساخته اند بصور حیوانات و در حمام پدید آید و در حیطان آن
خانه است و چهار حلقه است و هر حلقه را که بکشند درین باز شود
و قبه پدید آید بر مثال جام خانه الا که بر دیوارهای آن حلقه
بود هر حلقه را که بکشند قبه پدید آید مثل قبه اول الا آنکه حلقه
آن هفت بود هر حلقه آنرا که بکشند درین قبه در حمام باز شود و عالم
بفتح این هفت در حمامی بود و اگر غیر حمامی از پیش خود ازین هفت
در یکی بکشاید خود را در جام خانه اول بیند و درین حمام اگر کسی
اجرت طلب نهد از دو سطل و طاس و میز و فوطه و هر چیز که میخواهد

۲۱۹

به مهبیاست و چون از حمام بیرون آید او را طعام دهد و درین
 بعد حال او این حمام اوقات بسیار دارد و بتصرف اولاد و نامش
 است و از عجایب این حمام آنست که خانههای حمام بیک چرخ
 میشود و بر سطح این حمام کسی را نمی گذارند و کسی در عالم بطریق بنای آن
 حمام نیست **معرفت اقلیم بجم و آنچه بدان متعلق است** ابتدای این
 مواضع است که عرض آنهاست درجه باشد و غایت درازی روز
 چهارده ساعت در ربع ساعتی و طرف جنوبی آن سه هزار و صد
 فرسخ است طرف شمالی آن ده هزار و نهصد و شصت فرسخ و نصف
 فرسخی است در یک طرف شرقی و غربی نو و نه فرسخ و نصف فرسخی است
 و مساحت این اقلیم دو است نو و نه هزار و چهارصد و نو و نه فرسخ
 در عشر فرسخی است اما مواضع این اقلیم برین وجه است **امل** شهر محکم است
 از بلاد جزیره نژد و جل و اشجار و بسایین بسیار دارد بعضی از اهل
 گفته اند که آنجا کوهی است که در آن شکافی است و در آن شکاف است
 هر کس در آن شکاف کند و قبضه آن شمشیر بگیرد و آن شمشیر در
 اضطراب آید و آن کس نیز ببرد و آن شمشیر این بخود کشد **مناظر**
ابروق موضعی است از بلاد روم و آنجا موضعی است که در آن جمع

جمع از همه بولانند که جراحات بیفتد در اعضای ایشان ظاهر است
 و جامهای ایشان و هیچ چیز از ایشان لغیر نیافته و هیچ کس بی ایشان
 پشت ایشان بدیوار است گویند که جمعی از صحابه و تابعین بوده اند
 که در زمان خلافت خلیفه ثانی آنجا شهید شده اند **از زمین روم**
 چشمه ایست که انرا عین الفرات گویند هر کس در بهار از آب آن غسل
 کند در آن سال از مرض ایمن شود و در قریب آن شهر چشمه ایست
 که آب آن چشمه بر می جوشد و او را آب در زمین میگویند
 حیوانی که نزدیک آن چشمه رسد بمیرد فی الحال و کسی که با او است
 که نمیکند که کسی بگیرد آن چشمه رود **ارمین** ناحیه ایست در میان
 آذربایجان و روم آنجا چشمه ایست که انرا عین زرد وند گویند
 چون کسی اجرب یا بلبه یا جراحی باشد یا استخوان او شکسته باشد
 و بدان آب غسل کند شفا یابد صاحب تحفه الغرایب گوید که
 بدانجا خانه از آتش است که سطح آن از ساروج است و میراب
 از رخسار دارد و در تحت میراب حوض بر آب است از رخام چون
 آتش در آن برافروزند و آب بر سطح ریزند تا از میراب سطح آن
 بیرون آید و در حوض رود باران چندان بیبارد که سطح آن

۲۲۹

شسته شود و آن محوض پر آب شود **استون** شهر است در اندلس
که در ریاد در حوالی آن کوهی است و در آن کوه غار است چون
دریا موج کند و آب در آن غار در آید آن کوه در نظر متحرک نماید
گاهی مرتفع شود و گاهی منخفض و گویی دیگر است که در آن شکست
که در شب چون چراغ روشنائی دهد **افسوس** از بلاد روم است
شهر و قیاناوس است و اصحاب کعبه از آن شهر فرار نموده بوده اند
و میان شهر و کعبه دو فرسخ است و در کعبه بجانب کعبه است
اقبال آن در نیاید و هفت کس در آن کعبه اند و شش از ایشان
بر پشت تکیه دارد و یکی بر جانب بزمین و در پایین پای ایشان
خفته و از اعضای ایشان و اعضای کلب هیچ بر نیخته و بر
مسجدی است که در آن دعا مستجاب میشود و در بالای کعبه
عظیم ظاهر میشود چنانکه از شهر مرئی میشود **باب الابواب** شهر است
بر کنار بحر خزر از سنگ بنا کرده اند مستطیل است طول دیوار آن
نشان فرسخی است و عرض آن چهار صد ذراع است نوشیروان
انرا بنا کرده و در پای آهنین بر آن نشاندند و بر جهانی بسیار
دارد و در هر برجی مسجدی است و این موضع نزدیک شیردان است

دید کند در غیر آن نیست **بستم** موضعی است بنا حقیقت فرغانه مورن
زر و نقره است و در کوهی از کوههای آن غار است از آن
بخاری **پروان** می آید در روز مشابه دو دست و در شب آتش
و آن بخار بر حوالی در آن غار متحرک می شود و آن نوشاد است
بخارا از بلاد ماد را و النهر است شهری قدیم است و قری معوره
در حوالی آن بسیار است و در قریم الایام بر شهر و قری معوره
رضی بوده و آن دوازده در دوازده فرسخ است علماء
و قتها و اصل فضل از آنجا بسیار بوده اند و مردم آن اهل فضل
و علم را محترم دارند **مسط** شهر است باندلس در حوالی آن
که آن را جبل الکحل گویند و در اول ماه از آن کوه سرمد بغایت
سیاه ظاهر میشود تا به نیمه ماه و چون نیمه ماه بگذرد آن سرمد
میشود و تا به پنج مانند **ترکستان** جمیع بلاد ترک گویند و در جانب
مشرق است و حد آن در جانب عرض اقلیم اول است تا اقلیم
سابع و در طرفه الغربا که گویند که در زمین ترکستان کوهی است
انرا جبل زیا که گویند و در آن قطره های زر و نقره می آید و گاه باشد
که قطعه های مساوی را اس کوسفند یا بندگرا از قطعه های خورند

و مسوره

برندار آن استقاع یا بند و اگر کسی از قطعه بزرگ برگیرد و بخانه
خود آورد موت و طاعون در آن خانه پیدا شود و چون آنرا
با مکان آن برند بر طرف شود و اگر غریبی آنرا برگیرد و او فرزند
و دیگر گوهری است که آنرا جبل کیلسان گویند هر مرغ که بر سامت
آن کوه طیران کند فی الحال بمیرد و ابوریحان گفته است که آنجا
کوهریست که چون سنگهای آنرا بر هم ساینند باران پیدا شود حسب
صدا فالیم از بعضی تجار نقل کرده است که در بلاد ترک موسی است
که در آنجا صنغی از جنس بزرگ است که در آنجا صنغی است
پس چون شمره آن پیدا شود در حوالی آن بزرگسایه که نازک
باشد زراعت کنند پس چون آن میوه برسد پوست آن شق شود
و سریره از آنجا ظاهر شود و از آن گیاه میخورد و چون گیاه تمام
شود و قوت گیرد و از آن میرون آید و همه اعضا دارد و الا آنکه
اورا ذنبه نباشد **تقلیس** از گیاه آن است و آن ناحیتی است
میان کافریجان و ارمنیه و آنرا بر سر و آن بنا کرده و در آن
حمای است که بغایت گرم است و آنرا بر بالای چشمه آب گرم بنا کرده
اند و احتیاج باقی ندارد و در آن شهر مسلمان و کافر باشند و کفار

و کفار را نکند از آنکه بان حمام در این **جرجانیه** قصبه خازرم است
برکنار چگون اصحاب توان بخ گفته اند که یکی از ملوک بر جمعی مردم
کرده بود بفرمود تا ایشانرا بموضع بعید از عمارات فرستد ایشانرا
باین موضع فرستادند و ایشان ماهی میکردند و آنجا همزم بسیار بود
و معاش بر آن می گذارند پس آنرا خازرم گفته اند چنانچه طبع
ایشان گوشت است و زرم همزم و در آنجا بطبع بسیار آب حاصل
میشود بان طریق که در حوالی آن خار ترنجبین بسیار باشد پس در
اول بهاران خار را در روی زمین برند و سبب آنرا شق کنند و بند
خزیره در آن شق وضع کنند و از خاک بپوشند آن بند بر نشود
و از آن درخت خار آب میخورد تا خزیره پزد و در غایت
صلابت و لطافت **خندان** از بلاد ترک است آنجا شعبه کوچی است
که در هر سال سه روز از آن شعبه صید بسیار میروند آید اهل
آن درین سه روز صید بسیار است او رند و تا سال دیگر
نشد و دیگر صید نه بیند **سلاط** از بلاد ارمنیه است و بقرب آن
از عجایب دنیا در آنجا بحیره ایست که در ماه در آنجا ماهی میخ
هیوان دیگر ظاهر نباشد و در دو ماه چندان ماهی پیدا شود

۲۲۲

که بدست بگیرند و بسیار بلاد بر بند **روم** بلاد و اسع است از
 هوای نیک دارد و اهل آن بطرب میل باشند و زعم اهل **خوم**
 که سبب است که آن بلاد منسوب بر هره است چنین گفته اند که در بلاد
 شتران توالت نباشد و در بعضی بلاد روم چشمه است که چون چوبی در آن
 فرو برند بسوزد و در آنجا کوهی است که آنرا جبل اوستان گویند
 و در میان این کوه در بلیت که مسدود است هر کس در آن آید
 و بر آن در بگذرد و حال گذشتن آن با نیر خوردار کردن
 سکن یوانه او را ضرر رسد و اگر کسی را سگ دیوانه بگذرد از این
 دو پای آن شخص بیرون رود از آن خلاص شود **رومیه**
 از بلاد روم است و از دو جانب آن نهر است و در شمال آن دریا
 دو سوران چهل ذراع و ارتفاع سوره شصت ذراع و عرض سوره ذراع
 و ارتفاع سقف آن صد و پنجاه ذراع و آنرا در رنگ بریده اند و تمام
 این کلبه بمنزله یک سنگ است و آنجا طلسم زیتون است که آن بود
 از اس طول آن پنجاه ذراع و بر سر آن شکل مرغیست از رخ
 و در منقار او چشمیست مثل زیتون و در هر جنکال مثل آن چون
 وقت زیتون شود مرغی که در آن زمین باشد بسیار بدین زیتون

زیتون در منقار و در زیتون در چنگال و آن زیتونها بر آن
 طلسم برینند و اهل او میدانها را جمع کنند و زیتون ایشان از آن
 باشد **سمرقند** شهری مشهور است و از بلاد ماوراء النهر است آنرا
 یکاوس بن کیتباد بنا کرده و بعد از آنکه ویران شده از تبع
 عمارت کرده و بعد از آن اسکندر رومی سوری مستحکم ساخته و آن
 عالیله بنا نموده صاحب خوف الغراب گوید که در حوالی سمرقند کوهی است
 و در آن چشمه است که در تابستان آب آن کج میشود و در زمستان
 بمرتبگی گرم میشود که دست در آن نهند بسوزد **شاش** شهر است
 در ماوراء النهر در قدیم معمور بوده و آنجا کوهی است که معدن زرد
 و آهن است و کوهی دیگر است که سنگهای آن سیاه است همچون
 مسود و خاکستر آن بغایت سفید است **شلب** شهر است
 باندلس و از عجایب آنست که در آن شهر هیچ کس پیدا نمیشود از
 وضع و شریف که طبع او میزدون نبود **شسترین** شهر است
 باندلس بر ساحل بحر مدیله و مغرب شبه آنجا آورند و در بعضی
 اوقات دریا از آب حل و حلالند و حیوانی از آن بحر بیرون می آید
 و خود را در سنگهای ماله و شمی از جدا میشود بغایت نرم و برنگ

۲۵۹

و از آن جاری شوند
 لغت سبیدی نودم

زر سنج است و مردم انرا جمع کنند و از ان جامه سازند و در غایت
حسن لطافت و آن جامه را از ان شهر برون نمی گذارند **شسته**
مدینه است باندلس و از عجایب آن عیبی است که انجا حاصل میشود
دوران سه شب بزرگ و هیچ جا مثل آن پیدا نمی شود **طوطی**
شهر قدیم است از بلاد اندلس و در اندرون آن پشه نباشد و در
پرون شهر بسیار است و در حوالی آن غار است که در آن
پنج انش ظاهر نیست و چون هر چیزی که در آن غار افتد و تا حال
بسوزد **طلب طبل** شهری بزرگ است از بلاد اندلس و هوای آن بخت
لطافت است و در قرب آن سنگی است که چون انرا فاقم سازند
باران پیدا شود و چون انرا بینند از نذر باران بایستد **فیروز شهر**
قدیم از بلاد اندلس در انجا کهنی است و چون طایفه یا جبری در آن
فرستد باد انرا بپرون اندازد و بجانب علی بالا بردگی از ملوک
بنی امیه بفرموده ان غار را بنگاه کردند و مردم بردار آن غار
بناشتند با دوز و بران گاه آورد و آن مردم عاجز شدند از
نگاهداشتن آن و هیچ کس را معلوم نشد که آن گاه بکدام جا
برفت **قلطونه** شهر قدیم است باندلس در کوه انجا غار است

غار است که از سقف آن قطرات آب می چکد و در حفره صغیره
جمع میشود و اگر جمع کثیر ازین آب بخورند کم نشود و هم درین غار
است که هیچ تغییر در ان برداشته معلوم نیست که چه کس است
قیصریه شهر عظیم است از بلاد روم و در انجا حمامی است که بلبان
حکیم بنا کرده بجهت قیصر از عجایب دنیا است بچراغی که در زیر حمام
است گرم میشود و بقریب آن کوهی است که در آن مار سار است
طلسی ساخته اند که ماران از ان برون نمی آیند **لوریه** شهر
از اندلس کوه بزرگ در انجا انکو حاصل میشود که یک خوشه ان غزن
بجاه رطل میشود و گندمی حاصل میشود که هر دانه بوزن مساوی صد
دانه است از گندم متعارف صاحب صورت اقالیم گفته است که انجا در
ازین است که در کتب هر سال در یک وقت معلوم کل برون
آورد و منعقد می شود در یک روز و روز دیگر سیاه در سینه
مدینه نحاس شهر است در جاهای شهر اندلس و در ان جبل
فرسج است و ارتفاع سوراخ پانصد ذراع بعضی گفته اند
و از ان سوراخ انرا باران آمده و صحیح آنست که بلبان عبدالله السلام انرا
بنا کرده و عبدالملک بن مروان در زمان حکومت خود **فیروز شهر**

۲۶۹

ش

که عامل بلا و مغرب بود از قبل او نوشت که برود و احوال آن مدینه
معلوم کند و از قیروان چهل و سه روز با لشکر خود سیر کرد تا بان
مدینه رسید و مردم را فرستاد تا بزرود در این مدینه گشتند هیچ دردی
ندیدند پس متصل بسورآن بنای عالی ساخت و نزد بانها بر تنم
ترکیب کرد و کسی را فرستاد تا بر سر سور رفت پس در آن شهر نظر
کرد و بخندید و خود را در شهر انداخت و چند کس دیگر فرستاد
هم باین طریق خود را در شهر انداختند و در آخر کسی فرستادند
و در سمانی بلند در میان او بستند و چون بر سر سور رسید و وسیله
که خود را در شهر اندازند در سمانه بقوت تمام بکشدند تا آن شخص
بدو تیره شد و از آن شهر اصوات مایله بسیار شنیدند معلوم شد
که ساکنان این شهر چنانند و هر کس که بر بالای سوری آید او را
در آن جانب میکشند پس از آن شهر باز گشتند و هیچ خبری معلوم
نکردند **مراغه** از بلاد آذربایجان است شهر قدیم است آنها را و اشجار و
انبار بسیار دارد و بر تیل بلند که خارج از آن شهر است روضه خواج
تصیر بوده است باستان موبدالدین عرضی و محی الدین مغربی و الجا
چشمه است بغایت گرم که مریضان چون آن آب غسل کنند شفا

شفا یابند و چون آب از آن چشمه قدری دور شود سنگ شود و آنجا
کوهی است که آنرا جبل زنجقان گویند در آن چشمه آب شیرین است که
چون آرد بان خمیه کنند بغایت همه آن نیک آید و ازین آب معتقد
میشود بکهای بزرگ و مردم در آینه آنرا الجار بریند **معنوه** از
ولایت روم است بر ساحل دریای زمستان و تابستان آنجا
باشد بروجی که توانند غله خود پاک کنند خوشهها را در خانه می آورند
و در درون خانهها پاک میکنند **مستطیل** از بلاد روم است آنجا
از پوستین است که سپش در آن پیدائی شود و چون بر آب نشویند
از حال خود نشود **مطیله** از بلاد روم است در کوه آن چشمه است
که چون حیوانات از آن بخورند متضرر نشوند و چون مسافت
آرد از چشمه برود سنگ شود **یونان** موضعی بوده است در زمین
روم مرتب باریا و در آن بلاد و قری بسیار بوده و حالا آنرا
بتمام آب گرفته و از عجب آن زمین آن بوده است که هر کس
زمین چترنی یاد میکردند از رافراسوش نمی شده و چنین گویند
که چون کشتی بان موضع رسد هر کس از اصحاب کشتی که چترنی فراموش
کرده باشد آنرا بیابد و از آن موضع حکما شهر بسیار بوده اند

۲۷۹

بنا و ابه

معرفت اقلیم سادس و پنج بان متعلق است مبدا ان مواضع است

که عرض آن چهل و سه درجه و نیم بود و غایت درازی روزها نژد
ساعت در ربعی و طرف جنوبی آن پنج و هزار و نهصد و هشتاد و پنج
است و طرف شمالی آن دو هزار و هفصد و یازده فرسخ و شصت
فرسخ است و هر یک از طرف شرقی و غربی آن هشتاد و فرسخ و
فرسخ و مساحت سطح این اقلیم دو بیست و سی و پنج هزار و سی و
چهار فرسخ و ثلثان فرسخی است و مواضع مشهوره این اقلیم برین
وجه است **ابولاد** شهر بزرگ است در بلاد فرنگ بناهای آن شکست
و بانی آن صیبت کرده که زنان در آن شهر در نیامند و بنا بر آن
وصیت زنان در آن شهر در نیامند و آنجا از بس فرسخ و فرقه بسیار
چنانچه جمیع اوانی در خت های ایشان از زرد و فرقه باشد **است**
بلاد فرنگ است و چون اصل آن متاع مناسب باشد انرا بر کوه
انرا بجای آن بگذارد و خود در دکان ننشیند و چارسای در دکان
از فرقه شهری عظیم است از بلاد فرنگ بخواجه نیم میباشد لیکن فرخوار
که چون در تابستان آب آن کم شود و در کل آن بر شکل طوق
بسا زرد و در آفتاب خشک کند و انرا بگویند بر نم بسوزند و ان

بجزند ثمن انرا بران
بنویسد پس چون
کسی را این متاع

در آن همه خاکستر شود و انکشت از این حاصل نشود **با کوه** بسیار است
نزدیک شیروان و در آن چشمه عظیم است او لغظ و حاصل آن
بر سار و سیلانی کلی است و از غریب آن است که خاک آن حرارت
ندارد و مردم در صحرا چون جانوری صید کنند این کوه از بی کوه
باشد بر پوست صید محکم کنند و انرا در خاک دفن کنند این کوه را مردم
گذارند بعد یک لحظه مایهت آن لم از این کوه میروند **انرا چون**
مایهت آن تمام شود گوشت را میروند او در نخت شده باشد
بلاد بغراج قومی از ترک که ایشانرا الحیه میست و سبلت است و
با و شاه همشاه علوی باشد از نسل محی بن زید و حضرت البرکات
علی بن ابی طالب بخدای اعتقاد دارند و علامت آن پادشاه
که از نسل زید است ظویل لجه است و انرا معجزه آن پادشاه است
و در بلاد ایشان بزوکا و نماشد و میش بسیار بود **بلاد تانار**
طایفه عظیم از ترک است مشابه سیاه باشد و در سخت دلی و خون
ریختن و تعذیب حیوانات و نزد ایشان حل و حرمت نیست
و اقسام آن بخدای می پرستند **بلاد تغرغر** قومی از ترکند و
تعظیم بسیار کنند و مردار میخورند و چون قوس فرغ ظاهر شود

۲۷۸

آن روز عید کنند اینجا منگی است که انرا جرم کوبند چون بر
صاحب مدعا من با غیر او بندند خون آرد و باز است **بلا و حجل**
قومی از اترکند ایشانرا بادشاه نباشد و محارم خود را نکند
کند و سبیل و جوزا و بنات العرش اعبادت کنند و شعری
را رب الارباب کوبند و در آن بلا و شتر و کاه نباشد و نک
باز هزار اینجا آورند **بلا و خستیان** قومی از بلاد ترکند صاحب
عقل و دانش اند و بر کسی ظلم نکنند و از حرام اجتناب کنند اینجا
مشک است بغایت خوشبوی و چون از اینجا بیرون برند بوی نهد
و اینجا کوهی است در آن صنفی از مار است که هر کس در آن نظر کند
دین ماران از آن کوه بموضع دیگر نروند و صنفی از سنگ است که چون
صاحب حاجی انرا با خود دارد تسلی شود و لیکن نفع در آن
بلا و باشد و بس **بلا و خربلج** قومی از ترکند بغایت ظالم در میان
زنا و قمار بسیار است و بر زنان و دختران و خواهران قمار کنند
و مادام که در مجلس قمار باشد جایز است که خدا بدیدند و با ایشان
و چون از مجلس برخیزند اختیار از روی بخت بیرون رود و اینجا
ندارند که در آن ماران این چشم هر حیوانی که بر آن افتد سحر

بیهوش شود **بلا و خمر حیر** قومی از ترکند در می بجنوب نماز ندارند
و در آن کلام موزون میخوانند بجای قرآن و زحل در زهره را
تسلیم میکنند و مریخ را شوم شمرند و اینجا سباع بسیار بود و اینجا
نوعی از سنگ است که شب چون چراغ میدرخشد **بلا و خمر حیر**
عظیم انداز اترک مسکن ایشان خلف باب ابواب است بعضی از این
سرفیداند در غایت جمال و بعضی کندم کون اند و ایشانرا قرا
خمر خوانند و بادشاه ایشان چون از جهل بگذرد او را غرض
و یکشند و کوبند که عقل او ناقص شده تدبیر مملکت نتواند کرد **بلا و**
خطاخ قومی از ترکند که در جنگ و دبیرتر از سایر اترک باشند و
خواهران را نگاه کنند و اگر کسی ناکند زانی و زانیه هر دو را
بکشند و نزد ایشان طلاق نباشد و مهر زن تمام مال زوج
باشد و بادشاه را تجویز نگاه میکنند و اگر زن نگاه کند او را
بلا و روس طایفه بسیار انداز اترک و بلاد ایشان نزدیک
بلاد صمدیه است از اصناف بنی آدم هیچ صنف از ایشان
بخش نیرت از بخار است احقر از نکلند و عادت ایشان
آنست که کسی دزدی کند او را بر درختی کشند و همچنان بگذرانند تا

۲۹۹

دازیم بریزد **بلاد غزوه** جمعی بسیار اند از اترک بنامهای ایشان
همه از سنگ سفید است و در اینجا صنفی از سنگ سفید است که چون
انرا با خود دارند فو لنج را نفع دهد و سخی دیگر است که چون
و شمشیر مالند در هیچ چیز اثر نکند **بلاد کیمیاک** صنفی از اترک
که گوشت حیوان ماده نخورند و اینجا صنفی از غنم است که
نصف او بغایت سیاه و نصف بغایت سفید است نیز صنفی
از سنگ است که چون در آب اندازند باران آید و هر کس از
بشت او سالکی بگذرد او را عبادت کند مگر آنکه معیوب باشد
وزان بلاد کوهی است و در آن کوه حفزه ایست مقدار یک شبر
بر آب است و آن چشمه ایست که اگر یک لشکر از آن آب بخورند
بلا ح زان کم نشود **رومیه** از بلاد روم است شهر است
بغایت بزرگ در محیط آن سیزده فرسخ است و در فرسخ
در وازه ایست و دو سور محیط است آن از سنگ خام
عرض سور شزده فرسخ است و مابین هر دو سور
فرسخ است و ارتفاع آن شهر است دو فرسخ است و در
در مابین این دو سور است که بر تمام آنجا در آن

تاریخ
مجلس

میکنند و در میان این شهر است و سه فرسخ است و دو در وازه است
در در وازهای آن که یکی را باب الذهب گویند و یکی زلیباک
مسافت مابین این دو در وازه چهار فرسخ است و مابین این دو
در وازه بازار است که استوئنه ای آن همه از مس است و سقف
آن نیز از مس است و در بالای آن بازار بازاری دیگر است
عالیه و کنایس قدیم بسیار است و از جمله کنسیت که هزار و دو
استوانه از مرمر دارد و هزار و دو است استوانه از رخام است
هر استوانه پنجاه فرسخ است و هزار و دو است در دار که از رخام
اصفر رخیده اند و چهل در از زرسرخ و ابواب از رخام و اینها
بسیار است و صد سی هزار زنجیر از زرسرخ او بخته است که قنادیل
از آن معلق است و طول آن یک فرسخ است و همچنین عرض آن
طلسمات و اشیا او دیگر در آن شهر است که ذکر آن موجب تطویل است
اهل توابع گفته اند تا کسی مشاهده این شهر نکند عجایب انرا تصدیق
نکند **میدان و جامع** ایشان از اولاد یافت بر نوع از
و آن مسدود است و نحوه عالی است و مابین آن صد فرسخ است
و مابین آن را چندان بر زمین فرو برده اند که باب ساخته اند

۵۰



و انرا از سنگ بخامس که اخته بر روی زمین آورده اند و بعد از آن
 انرا از خشت امینین بالا برده و هر خشتی یک ذراع و نیم و شش
 یک شبر و نخاستن مذاب بجای طین استعمال کرده اند و از قوی
 چند آن است که بنان کوه برابر شده و آن بمقدار مدیصرات
 و یک دروازه دارد و باب آن دو مصراع است هر مصراع
 و از قفای آن هم مقدار ذراع و شش آن سح ذراع و عرض
 آن باب بست سح ذراع است و الواثق بالله که از خلفای عباسی بود
 جمعی مردم را فرستاده بود بر زمین مشرق تا آن سدر او دیده اند
 احوال آن وصفات آن معلوم کرده اند و نزدیک سبب سد
 حصاری است یک فرسخ در یک فرسخ که نواح آنجا مقام
 اند و زخمتهای امینین آنجا است که سنگ گرفته و برابر متصل
 شده بجهت سنگ و آنجا جمعی مقرر کرده اند که محافظت آن دروازه
 میکنند هر جمعه سه سوار از آنجا می آیند و مطا اقامت امینین است
 و بقوت تمام آن در رمی کوبند و جمعی نواح و نواح که
 نزدیکان دروازه آمده اند ازین آنجا می آیند
 هرست در نواحی باب الابواب آنجا جای همیست که آنرا

چاه سخن کویزد و از سیلاب سخن را که با دوشاه فرس بود و در آن
 چاه بند کرده بود و سنگ عظیم بر سر آن چاه انداخته و رستم سبیل
 سرتة آنجا آمده و آن سنگ از سر چاه دور کرده و سخن را بیرون آورده
 و مملکت فرس را باز بر سخن قرار داده و بعد از آن از سیلاب
 او را متاصل ساخته و آن سنگ در حوالی آن چاه است هر کس
 میرسد تعجب میکند که رستم این سنگ را چون بر گرفته **شیروان** یا
 نزدیک باب الابواب که شیروان انرا عمارت کرد و آنجا میزیست مقدار
 یک تیک است روز از آن زمین و خان ظاهر میشود و در شب آتش و
 چون چوبی بدان زمین فرو برندی سوزد مسافران چون آنجا برسند
 حفره بکنند و در آن حفره تمنداب گوشت و اباریز در یک
 کند بندگان بی بخت شود و گویا همی که انرا خفیه الثعالب که بزرگان
 دان مشابه دو خصیه است یکی تازه و یکی خشک و آنکه خشک است
 قوه باه است و آنکه تازه است مقوی قوه باه است **شله شوی** شهرت
 بر کانه هر چه در درون شهر چشمهای آب شیرین است و در
 طرا و در آن زمان بدست زنان است و آنجا نوبی از سر
 سازند که چون در چشم کشان سیاهی را بیل نشود و سیب را

۵۱

حسن شود **فاران** ولایتی است نزدیک بلاد سمنان مسافت
طول و عرض او یک شبانه روز است و پیشه داران بسیار است
و ابو نصر محمد بن احمد بن طرخان که مقدم حکماء اسلامی است
از آنجا بوده و هم چنین اسمعیل بن حماد الجوهری صاحب
صحاح اللغة و خال و اسحق بن ابراهیم صاحب یوان
الادب و هر دو از ائمه لغت عرب اند با وجود آنکه **فاران**
از اقصی بلاد ترک است **فرغانه** ناحیتی است از بلاد ماوراء النهر
نزدیک ترک در کوه ان غنیمت جوز و سایر فواکه دریا چین
بسیار باشد و معدن ذهب و فضه و نحاس و عید و زینق و
فیروزه آنجا است و آنجا کوهیست که سنگ آن چون **سپید**
و در آن نواحی چشمه های آب است که در تابستان **سپید**
در زمستان در رخایت حرارت باشد **قسططنین** از بلاد آ
شهری بزرگ است در ارتفاع سور آن بیست و یک فرسنگ است
و مناره آن از عجایب دنیا است آن نواحی در اصل
چون باد عاصف باشد آنرا بگویند **سپید** و سرب
میل دهد و آنجا بخت معرفت راهیان است

۱۵۰

اند که دوازده باب دارد هر یکی یک شیر و هر ساعت که از روز
یا از شب بگذرد در می بار شود و شخصی بیرون آید و بر پا بایستد تا
ساعت تمام شود و چون ساعت تمام شود در و بیکر بار شود
و شخصی دیگر بیرون آید همین قاعده و علی هذا صاحب کشف الغراب
گوید که در نهایت قسططنین قریه ایست و در آن خانه ایست
و در آن خانه صورت مردان و زنان کشیده اند چون آدم را
عضوی در دگرید و در آن خانه در آید و بدست آن عضو آن
صورت را مسح کند و بعد از آن دست بر آن عضو نهد در
ذابل شود و قهرانی ایوب انصاری بخاست رقبه و چون باران نیاید
سقف آن تیر بار کنند و بدعای باران مشغول شوند باران
که شهر بزرگ است از بلاد فرنج آنجا صنغی از مردم ساکن اند که
یک نصف روی ایشان چون برف سفید است و دیگر نواحی
معتدلات **مدینه** شهر است بغایت بزرگ و در ضربه
بزرگ است و حکم هیچ مرد ایشان جاری است
بر آنست که در جنگ محکم کنند و غلامان مملوک دارند که
بزرگ است آید و دیگر سیده خود روند پنهان و پیش از

۵۲۹

آینه چون فرزندی پیدا شود اگر سر باشد او را بکشد و اگر
 باشد او را نکند **معرفت اقلیم سابق و آنچه بدان**
 میداند آن مواضع است که عرض آنها جهل و هفت درجه
 باشد و نهار اهل آن پانزده ساعت و سه ربع و طرف شمالی
 آن دو هزار و پانصد و پنجاه و سه فرسخ و هر یک از طرف شرقی
 و غربی آن شصت و نه فرسخ و نشان فرسخ و مساحت این
 اقلیم صد و هشتاد و هفت هزار و هفتصد و هشت و یک فرسخ
 فرسخی است و درین اقلیم عمارت کمتر است بعضی از آن نکلور میشود
باطن دوم موضعیت از بلاد روم مردم آن شهر بر یکدیگر مشتوق
 و مهربان باشند و چون کسی متهم شود بزدی یا کلاه و دیگر قدرتی
 آهن گرم کنند با تش و چغری از انجیل بر آن خوانند و در آب
 فرو برند و آن آهن را از انبیر گرفته بالای آن دو چوب نهند
 و متهم دست بشوید و آن آهن را بر کبر و سه خطه از آب سرد
 بپزند از پس دست او را بخرقه ببندند و کسی بر او موس سازند
 تا از باز نکلند و در روز سیم باز کنند اگر در آن روز باشد
 و از آن آب می رود مجرم باشد و لای کناه بود **بخت** موضعیت از

آنجا که کوهی است بر قله کوه شیبه خرکاهی از سنگ
 دور داخل خرگاه چشمه است که از خرگاه بر کوه میریزد و آن کوه
 بر زمین و آن بوی خوش دارد **بلغار** شهری نزرگ است بر
 بحر مار طس و عمارت ایشان از چوب صنوبر است و سوران از
 چوب بلوط و سایر ما آنجا بسیار بود و در زمستان و تابستان
 از زمین ایشان منقطع نشود الا نادرا و در بعضی تواریخ نکلور
 که قومی که به بود علیه السلام آورده بودند قرار نمودند و در زمین
 بلغار آمدند و در آن زمین احیاناً از عظام ایشان ظاهر میشود
 و در بعضی از منته ماضیه آنجا کله آدمی یافته اند مثل قبه و دیگر
 که در آن دو سیر بوده و طول آن چهار سیر و اندک است
 نزدیک آن دو موضع است که آنرا دیسور و یور کویس چون می
 از آن مردم در تابستان بیلغار در آید چندان سر ماس شود که
 زراعت ایشان از سر ماس آید شود و آنجا صنغی از مرغ است
 که در آنجا از منقار او شش ماه بجانب زمین می افتد
 شش ماه بجانب سار مثل لام الف و نر و تک اکل بر تمام
 و آن گوشت از نافع است سنگ کرده و نشان را و میفشد و چون

۵۳

بر برص یا کج نهند از آنرا بگذارد چون آتش **صقلاب** را غلیظ
روم است و چنین گویند که روم و صقلاب فریج و از برین براد
بوده اند از اولاد بافت بن نوح علیه السلام هر یک در بقع ساق
شدند و آن بقع را بنام ایشان خوانند و زنا پیش ایشان از عظم
جرایم است هر مردوزن که زنا کند دست و پای ایشان تراشد
و باز تیر پاره پاره کند و چون پسر کسی بالغ شود پدر تیر و گمان ماو
دهد و گوید بر وجهت خود کاری کند او را از پیش خود دور کند و او را
بمنزل غریب اجنبی دارد **مشقه** شهر و اسع است از بلاد صقالیه
برکنار دریا پیشها بسیار دارد و شکر در آن گذرتواند کرد و مهر
زمان انجالی بسیار بود و مهر بر پدران از اول بود در ایران
باشد در ویش شود و هر گرا دختران متعدد باشد زغنی گردد
قلعه محکم است در زمین صقالیه انجالیست که انرا عین العسل
گویند و طعم آن آب چون طعم عسل است چون در آن **طه** بود
تخمیر کند و اندک عفتوشی پیدا کند **سبب** است که انرا بر
البت **مر قله** از بلاد روم است در شرقی سیال صحاب
گفت است در شیدانرا دیران کرده است **سبب** است که انرا

شمال تا بحر عمارت میرا ان مواضع است
که در آن پنجاه درجه و نهمی باشد و نه هزار طول شانزده ساعت
در ربعی و نهایت آن مواضع بود که عرض انها شصت و شش درجه
و نیم باشد و نه هزار و طول آن شصت و چهار ساعت و طرف جنوبی آن
دو هزار و پانصد و پنجاه و شش است و سه فرسخ و طرف شمالی آن هزار
و پانصد و شش است و دو فرسخ و هر یک از طرف غربی و شرقی **سبب**
و نه فرسخ و سه ربع فرسخ است مساحت سطح آن هفتصد و پنجاه هزار
رسی و دو فرسخ و ربع فرسخ است و درین قطعه اندک عملیات است
صومق از بلاد قرم است و آن بردا من گویند است برکنار بحر
قرم و اصل آن همه مسلمانند **جزیره برطان** و آن در بحر
میط است بعضی گفته اند در بحری است که متصل بحر محیط است
و مسافت طول آن جزیره هر ده روزه است و مسافت عرض
آن یازده روزه و آب خوردن ایشان آب باران است
بلاد بخار صاحب صور قالیم گفته است که میان آن
سه ماهه است اصل بخار تجارت انجا روند و هر کس شاع
خورد مواضعی بنهد و نشان کند و بگذارد یک شب چون او

۵۴

دیگر اید در جوار متاع او عوض آن نهاده باشد اگر ارضی شود
 عوض برگیرد و الا متاع خود بردارد و با بایع و مشتری یکدیگر
 نه بینند و درین قسط از زمین مواضعی است که در زمستان از
 شدت سرما در حمامات مقام سازند و الله تعالی اعلم **معرفة**
بابی در عبارت و استخراج مسکون طرف جنوبی آن
 قطعه چنانکه مذکور شد هزار و پانصد و هشتاد و دو فرسخ
 است و در باقی این قطعه هزار و هشتاد و چهار فرسخ است
 و چهار ربع فرسخی و مساحت سطح این قطعه چهار صد و
 دو هزار و چهار صد و هفت فرسخ و خمس فرسخ است اکثر
 اهل هیئت گفته اند که درین قسط اصلا عبارت نیست حساب
 صور افانیم گفته است که یوراشهر است نزدیک نظلمات در اطول
 آن چهل شبانه روز است و این سخن اگر صحیح باشد باید که این شهر درین
 قطعه باشد چنانچه بر واقع علم هیئت مخفی نماید و انکار نمی
 و عرایب این نسو مذکور است از آنکه درین قسط بلاد بسیار
 نقل کرده شد و العمدة فی صحیح داک و در مباحث هم در می تواند
 که بعضی از بلاد که در اقلیمی نوشته شده و در بعضی از اقلیم دیگر با

۵۶۵

بشود و تحقیق آن درین مقام احتیاج نیست چه عرض بیان
 تجاری و غیره ایست از هر اقلیمی که باشد و الله اعلم **معرفة مساحت**
حرم ارض چون اصل مساحت مقدار اجرام کواکب نسبت با جرم
 ارض تعیین کرده اند مناسبت آن است که مقدار جرم ارض یک نهم
 تعیین داشته باشد تا مقدار کواکب معلوم گردد و سابقا گفتیم
 که مساحت سطح کره اربعه امثال مساحت سطح دایره عظیمه آن
 کره است و در علم هندسه مستقر شده است که چون ثلث نصف
 قطر کره را در مساحت سطح آن کره ضرب کنند مساحت جرم آن
 کره حاصل شود پس ثلث نصف قطر ارض یا در اربعه امثال
 آن کره حاصل کردیم حاصل شد سیصد و چهار هزار و سیصد و یک
 که همان هزار و صد و هشتاد و پنج فرسخ و سصد و شصت و شصت
 و این فرسخ مجسم است و فرسخ مجسم عبارت از جسمی است که سطح
 مربع بان محیط باشد بشرط آنکه هر مربع از آن یک فرسخ سطح باشد
 و این جسم مذکور مکعب یک فرسخ خطی دوازده هزار و در
 که آن فرسخ مجسم مفاوود و هزار و هشتاد و چهار
 و این فرسخ مجسم باشد و است و مساحت ابوریحان و بی

۵۵۵

در بعضی از مضافات خود برهن ساخته است که یک کعبه در آن
از زرخ یعنی یک ذراع مجسم بوزن پانصد و چهل چهار پوند
و پانصد و شصت و نه مثقال است پس چون فی سرب یا هر فلک
و درین مساحت قابل نماید معلوم نمایند نمود که جسم از زر که مساوی
کره ارض باشد چند مثقال شود و مضمون آن به کریمه فلکین لقبیل
اچون هم ملاء الارض ذهباً و لو اقتدی به بر و ظاهر در
کرد و الله التوفیق **مقاله دوم در معرفت مساحت**
افلاک و کواکب و آنچه بدان متعلق است مقاله این مقام
مقاصد است
در معرفت اول معرفت ابعاد سطوح افلاک از مرکز عالم دوم معرفت
مقدار یک درجه از دایره عظام در هر فلکی پنجم معرفت مقدار
هر کواکبی در یک شبانه روز بر تقدیری که سریع السیر باشد
اقطار کواکب هفتم معرفت اجرام کواکب **معرفت ابعاد سطوح**
باینکه هر فلکی را دو سطح است یکی اقرب بزین انزاع سطح مقعر خواهد
و دیگر بعد و انرا محدب گویند و سطح محدب هر فلکی مساوی سطح
فلک دیگر است که فوق است متصل با وجه برعکس حکما افلاک متصل

متصل با کواکب و میان ایشان فاصله نیست و اصحاب
از صواب ابعاد کواکب از عالم معلوم کرده اند با جزا که نصف قطر
تو در نصف قطر خارج مرکز باقی کواکب شصت جزا باشد و همچنین
انصاف اقطار کواکب بر صد معلوم کرده اند هم با این جزا و پس
چون بعد مرکز کواکب از عالم بوقتی که در البعد ابعاد با شرا زر صد
معلوم شود و مقدار نصف قطر کواکب بر آن افزایند بعد سطح
محدب آن فلک از مرکز عالم حاصل آید و بعد محدب سطح آن فلک
بمثل او همان بعد سطح مقعر فلک قطار بود و چون بعد مرکز کواکب
از مرکز عالم بوقتی که در اقرب ابعاد باشد حاصل کند و نصف قطر
کواکب بر آن افزایند بعد سطح مقعر فلک از مرکز عالم حاصل آید
و پس بعد سیرین را معلوم کرده است با جزائی که نصف قطر
و احد باشد و متاخران باقی ابعاد را نیز با این اجزاء معلوم کرده
و چون هر بعد با جزا که نصف قطار عرض واحد گیرند معلوم این
بعد با جزا نیز معلوم کرد و بدان طریق که انرا در فصول بعد
قطار عرض ضرب کنند تا فراغ سطح مطلوب حاصل آید و فراغ نصف
سطح هر از دو در نیست و هفتاد و سه فرسخ و در ربع

۵۶

و سدرس فرسخی باشد پس معلوم که بعد مقرر فلک قمر از مرکز عالم چهار
 تومان و هزار و نهصد و پنجاه و دو فرسخ و تسواعت فرسخی است
 و بعد محذب فلک قمر از مرکز عالم یعنی بعد مقرر فلک عطارد
 توانان پنج هزار و هفتصد و سی و هفت فرسخ و عشر فرسخی است و بعد
 محذب فلک عطارد از مرکز عالم بیست و هفت تومان چهار و چهار
 و نو فرسخ و سدرس فرسخی است و بعد محذب فلک زهره از مرکز عالم صد
 و هشتاد و چهار تومان و نه هزار و شصت و نوبت و شش فرسخ و
 نصف فرسخی است و بعد محذب فلک شمس از مرکز عالم دو ستر و دو
 تومان و هشت هزار و هفتصد و پنجاه فرسخ و عشرین فرسخی است
 محذب فلک مریخ از مرکز عالم هزار و چهارصد و هفتاد و هفت
 و شش هزار و شصت و هفت فرسخ و ربع فرسخی است و بعد محذب
 مشتری از مرکز عالم دو هزار و سیصد و نو و نه تومان و هشتصد و
 چهار فرسخی است و بعد محذب زحل از مرکز عالم بیست هزار و
 پنجاه و دو تومان و دو هزار و شصت و هفتاد و هفت فرسخ
 و نصف عشر فرسخی است و بعد محذب فلک ثوابت از مرکز عالم که
 بهر آن بعد مقرر فلک اعظم باشد هر سه هزار و سیصد و پنجاه و سه تومان

۵۰

تومان و هشتت هزار و صد و چهار فرسخ و ربع فرسخی است اما
 بعد محذب فلک اعظم بقواعد حسابیه معلوم کردن ممکن نیست و
 بدانکه سابقا معلوم شد که فرسخی دوازده هزار ذراع است و هر
 ذراع بیست و چهار اصبع و هر اصبع شش جویس که محاربین بدانند
 می تواند بود که این مقادیر را بشعرات حساب کنند و اللہ اعلم
معرفت سخن افلاک و آنچه بدان متعلق است چون
 مستقیم از مرکز عالم خارج شود و محذب فلک اعلی رسد آنچه ازین خطا
 بین سطح مقعر و سطح محذب فلکی باشد آن سخن آن فلک بود و طریق
 معرفت سخن هر فلک بران وجه است که بعد مقرر هر فلک از بعد
 محارب و استقامت زبانی سخن آن فلک بود پس این طریق بعد
 مقرر هر فلکی را که در باب مقدم مذکور شد از محارب استقامت کنیم
 حاصل آمد سخن افلاک برین وجه که مذکور میشود و سخن فلک قمر چهار
 تومان و سه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج فرسخ و ربع فرسخی است
 و سخن فلک عطارد هزده تومان و نه هزار و هفتصد و پنجاه و شش
 است و سخن فلک زهره صد و پنجاه و هفت تومان و چهار هزار و صد
 و سی و شش فرسخ و ثلث فرسخی است و سخن فلک اقناب هفتده تومان

۵۱

و نه هزار و صد و هشتاد و سه فرسخ و نه فرسخ و نه فرسخ و نه فرسخ است سخن فلک
 مریخ هزار و دویست و هفتاد و چهار تومان و هفت هزار و صد و
 شصت و هفت فرسخ و نصف سدس فرسخی است سخن فلک
 مشتری نهصد و هشتاد و دو تومان و چهار هزار و دویست و چهل
 و هفت فرسخ و ثمن فرسخی است سخن فلک ثوابت یا نزد هزار
 و چهار صد و هشتاد و شش فرسخ و ثمان فرسخی است و بدانکه نصف
 قطر محدب فلک شمس چنانکه در سیرجست پیشتر معلوم شد و دویست و
 تومان و هشتاد و هفتصد و سی و چهار فرسخ و عشر فرسخی است
 آن چهار صد و بیست و هفت تومان و هفت هزار و پانصد فرسخ و خمس فرسخی
 باشد و این سخن فلک افساق یا افلاک دیگر و عناصر که در جوف است
 و سخن فلک مریخ ازین زیاده است به شصت و نه تومان
 و سیصد و شصت و هفت فرسخ و اینها معلوم شود و عظم فلک مریخ
 بزرگتر از اجسام که در جوف است نسبتاً بزرگتر است
 الحاقین و بدانکه سخن عالم عناصر ضعف بعد مقعر فلک قمر
 از مرکز ارض یعنی هشتاد و سه هزار و نه صد و بیست و نه فرسخ و
 چهار خمس فرسخی و چون نصف قطر ارض که هزار و دویست و هفتاد

و هفتاد و سه فرسخ و خمس است از بعد مقعر فلک اسقاط کند باقی
 مانند چهار تومان و شصت و هفتاد و سه فرسخ و هفت عشر فرسخی و این بعد
 مقعر فلک قمر است از سطح ارض و الله اعلم **معرفت مفاد اصطلاح**
افلاک بفراسخ اهل هیات تعرضن مساحت سطح افلاک
 ننموده اند بجهت آنکه تخیر از اعداد آن خالی از تعسری نماند اما چون
 قرابتی داشت از ادرین مختصر ذکر کردیم و طریق آن چنان است
 که فراسخ بعد آن سطح از مرکز ارض در **وجه** آن که نسبت محیط
 بقطر ضرب کنند نصف محیط عظیمه که بران سطح مفروض شود
 آید بفراسخ بعد آن سطح را از مرکز عالم در نصف فراسخ محیط
 مذکور ضرب کنند آنچه حاصل آید مساحت سطح دایره عظیمه مذکور
 شود و این ربع مساحت سطح مستدیر است چنانکه در مقدمه مذکور
 شد پس از ربع امثال سطح عظیمه مذکوره مساحت سطح مستدیر بود
 سطح افلاک را باین طریق مساحت کردیم و اینها ایراد
 در مساحت این سطح بفراسخ سطحی است یعنی بسطح استوی ربع
 که ضلع او یک فرسخ سطحی است سطح مسطح هر چند مستدیر است
 بقیاس مساحت سطح استوی لیکن برهان هندسی قیاسی است

۵۸۹

بر آنکه این سطوح مستویه که از حساب مساحت بر وجه مذکور حاصل
 میشود مساوی این سطوح مستدیر است و بنا بر ضابطه مذکور سطوح
 افلاک مساحت کردیم حاصل شد مساحت آنها برین وجه که
 مذکور میشود مساحت سطح مقعر فلک قمر در هزار و دویست
 و یازده هزار و هفتصد و چهل تومان و شش هزار و نهصد و چهل
 و چهار فرسخ و چهار خمس فرسخی است و سطح محدب فلک قمر نه هزار
 و دویست و سی و هشت هزار و دویست و سی و هشت تومان
 و هفت هزار و پانصد و پنجاه فرسخ و ربع فرسخی است و سطح محدب
 فلک عطارد نود و پنج هزار و سیصد و هفتاد و دو هزار و دویست
 و پنجاه و شش تومان و شش هزار و نهصد و سی و هفت فرسخ و
 فرسخی است و سطح محدب فلک زهره چهار هزار و هزار و نود و
 نه هزار هزار و صد و سی هزار و هشتصد و پست و هشت تومان و
 هشت هزار و نهصد و پانزده فرسخ و پنج سیم فرسخی است و سطح
 محدب فلک شمس پنج هزار هزار هزار و صد و هفتاد و شش هزار هزار
 و ششصد و پنجاه و دو فرسخ و نصف فرسخی است و سطح محدب
 قمر در دویست و هفتاد هزار هزار هزار و چهار صد و پنجاه هزار

و ششاد و سی و تومان
 داشت هزار و صد و

هزار هزار و پانصد و شصت و پنج هزار و صد و چهل و یک تومان
 و شش هزار و هفتصد و پنجاه و شش فرسخ و نصف فرسخی است
 سطح محدب فلک مشتری هفتصد و بیست و سه هزار هزار هزار و
 هشتصد و هفتاد و پنج هزار هزار و نهصد و هفتاد و شش هزار و صد
 و چهل و دو تومان و دویست و دو دوازده فرسخ است و سطح محدب
 فلک زحل هزار هزار هزار و پانصد و هفت تومان و شش هزار و صد
 و هفتاد و نه فرسخ است و سطح محدب فلک ثوابت هزار هزار هزار
 و چهار صد و سی و نه هزار هزار و چهار صد و هفتاد هزار هزار هزار
 و نهصد و پنجاه و هشت هزار و دویست و هشت تومان و هشت فرسخ
 و نه خمس فرسخی است و سطح مقعر فلک اعظم همین مقدار است
 همچنین سطح مقعر هر فلک مساوی سطح محدب فلکی است که تحت
 فی و اسطره چون از سطح سطوح افلاک معلوم و سابقا معلوم
 که هر یک فرسخ سطحی هفت هزار و چهل و یک است پس محاسب کامل آن ملاحظه
 تضرع عمر کند تا تواند که جریبات سطح هر فلک را معلوم کند و بالله
 التوفیق **معرفة مقدار یک دوره بفرسخ است و عظمه**
که بر سطح فلک مفروض شود طریق آن چنان است که فرسخ

۵۹۹

بعد از هر فلک از مرکز عالم در نسبت قطر محیط **درجه اول**
 ضرب کند تا محیط دایره عظیمه مفروضه برین سطح حاصل
 پس محیط آن عظیمه را بر سید و نسبت بخش کند تا حاصل
 یک درجه از فراسخ بیرون آید و باین طریق حاصل یک
 درجات سطح افلاک حساب کرده ایم و اگر در یک مسکوم که مقدار
 یک درجه از عظیمه مقعر فلک قمر سید و نسبت و شش فرسخ است و
 سدس فرسخی و مقدار یک درجه عظیمه محذب فلک قمر هزار و چهار صد
 و نود و شش فرسخ و ثلث عشر فرسخی است و مقدار یک درجه از محذب
 فلک عطارد و چهار هزار و شصت و هشت فرسخ و خمس فرسخی است
 و مقدار یک درجه از محذب فلک مریخ سی و دو هزار و دویست
 و هشتاد و دو فرسخ و نصف عشر فرسخی است و مقدار یک درجه از
 محذب فلک شمس و پنج هزار و چهار صد و هشت فرسخ و ثلث فرسخی است
 و مقدار یک درجه از محذب فلک مریخ و دویست و سی و هشت فرسخ است
 و نصد و هفده فرسخ و خمس فرسخی است و مقدار یک درجه از
 محذب فلک مشتری چهار صد و هشتاد و چهار فرسخ و نود و چهار فرسخ و
 ربع فرسخی است و مقدار یک درجه از محذب فلک عطارد و ششاد

و ششاد و پنج هزار و صد و چهل و یک فرسخ و عشر فرسخی است و مقدار
 یک درجه از محذب فلک ثوابت یا نصد و هشتاد و پنج هزار و سیصد و سیجاه
 و پنج فرسخ و ثلث فرسخی است و مقدار یک درجه از مقعر فلک عظیم
 ششاد و مقدار است **معرفة تفاوت حرکات کواکب**
بفرسخ و یک شایسته روز معرفة آن باین طریق است که مقدار
 حرکت هر کواکب بشمار وزی بدرجات و وقایق فلکی معلوم
 و هر یک در فراسخ مقدار یک درجه از عظیمه سطح آن فلک ضرب
 کند حاصل ضرب مقدار حرکت آن کواکب و بفراسخ نسبت
 محیط عظیمه آن سطح پس مسکوم که قمر سریع السیر باشد در شمار وزی
 پانزده درجه سیر کند و عطارد چون سریع السیر باشد یک درجه و سیجاه
 و چهار دقیقه سیر کند و زهره چون سریع السیر باشد در شمار وزی
 یک درجه و دو دقیقه سیر کند و مریخ چون سریع السیر باشد در شمار وزی
 سیجاه و دقیقه سیر کند و مشتری چون سریع السیر باشد در شمار وزی
 سیزده دقیقه سیر کند و زحل چون سریع السیر باشد در شمار وزی
 دقیقه سیر کند و ثوابت در شمار وزی هشت ثانیه سیر کند و در
 بیشتر سیر باشد مقدار یک درجه از محیط عظیمه محذب هر فلک بفراسخ

۶۰۶

در شمار وزی

پس چون فراسخ یک ربع در مقدار حرکت یک ثانی از زیر یک ضربت
 مقدار حرکت آن کوکب یک ثانیه از فراسخ معلوم شود پس
 چون این کوکب سیر با نرد شراب زوری برت در هر
 و چهار صد و چهل پنج فرسخ در سه ربع فرسخی سیر کند و قطار در
 هزار و دویست و پانزده فرسخ و سه ربع فرسخی و زهره چهل
 و سه صد و پنجاه و دو فرسخ و نولت ربع فرسخی و انقباضی و
 شش هزار و پانصد و هشتاد و هشت فرسخ و دو و نیم فرسخی
 و مریخ دویست و چهارده هزار و نه صد و هفده فرسخ و ربع
 فرسخی و مشتری نود هزار و هفتصد و شصت فرسخ و ربع و یک
 فرسخی و زحل هفتاد و هشت هزار و ده فرسخ و پنج سدس
 فرسخی و ثوابت است یک فرسخ و نولت فرسخی پس از تقریر
 معلوم شود که اسیر کوکب بحسب آن مریخ است مشتری
 پس پس زهره پس انقباض پس فرسخ قطار پس ثوابت
 پس آنکه فلک عظیم در یک ساعت مقدار پانزده درجه حرکت
 کند و مقدار یک درجه از مقدار فلک عظیم پانصد و هشتاد و پنج هزار
 و سیصد و پنجاه فرسخ و نولت فرسخی است پس در ساعت

فلک عظیم نصد و هفتاد و هشت توکل در دویست و پنجاه
 فرسخ فرسخ میر کند پس در یک دقیقه از ساعتی صد و چهل و شش
 هزار و سیصد و سی و هفت فرسخ میر کند و این مقدار حرکت
 اجزاء مقرر فلک عظیم است و ظاهر است که مقدار حرکت اجزاء
 سطح فلک از آن زیاد باشد **معرفة مقدار اقطار**
کوکب بفراسخ اقطار کوکب را بنسبت قطار عرض گرفته اند
 و بطلیموس در نجسطی نسبت قطر زمین را با اقطار عرض بیان کرده است
 و در عمل بطلیموس ساهله واقع است چنانچه در شرح نجسطی بیان
 کردیم و متاخران بحساب دقیق آن نسبت بیرون آورده اند
 و هم چنین نسبت اقطار باقی کوکب با قطار عرض معلوم کرده اند
 و فراسخ قطار عرض بیشتر معلوم شد پس فراسخ اقطار کوکب
 معلوم توان کرد پس بحساب متاخران ادق است نسبت
 مختصر معرفة اقطار کوکب را یعنی بر حسب این است
 و میگویم که قطر قمر بمقدار سی فرسخ و نصف فرسخی است
 و قمر نارد صد و نه فرسخ و قطر زهره پانصد و هشت فرسخ
 و پنج فرسخی است و قطر شمس هفده هزار و پانصد و هشت و چهار فرسخ

۱۱۰

وثلث خمس فرسخی است و قطر مربع نهم هزار و هشتاد و نه بود
 و شش فرسخ و دو و نیم و ثلث فرسخی و قطر مستطبی چهارده هزار
 و شصت فرسخ و ثلث ربع فرسخی و قطر زحل چهارده هزار و
 چهار صد و چهل فرسخ و سه عشر فرسخی اما کواکب ثوابت را شش
 مرتبه تعیین کرده اند و هر مرتبه را قدر گویند و چون کواکب
 در عظم و صغر متفاوت اند هر قدری را قسم ساخته اند از عظم
 اوسط و اصغر بجمع مراتب آورده باشد و قطر اعظم قدر اول
 پانزده هزار و چهار صد و هشت و شش فرسخ و ثلثان و نصف عشر
 فرسخی است و قطر اوسط قدر اول پانزده هزار و صد و سی و پنج
 و ثلثان و نصف عشر فرسخی است و قطر اصغر قدر اول چهارده
 هزار و شصت و سی و پنج و چهار فرسخ و نصف فرسخی است و قطر اعظم
 قدر ثانی چهارده هزار و پانصد و پنجاه و ثلث فرسخ و ربع
 فرسخی است و قطر اوسط قدر ثانی چهارده هزار و دو و نیم
 فرسخ و ربع فرسخی و قطر اصغر قدر ثانی سیزده هزار و نه صد
 و هشت و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر اعظم قدر ثالث سیزده
 هزار و پانصد و هشتاد و یک فرسخ و نصف و خمس فرسخی

فرسخی و قطر اصغر قدر ثالث دوازده هزار و شصت و سی و پنج بود
 فرسخ و ثلثان و نصف عشر فرسخی است و قطر اعظم قدر رابع
 دوازده هزار فرسخ و نصف خمس فرسخی است و قطر اصغر
 قدر رابع یازده هزار و پانصد و چهل و چهار فرسخ و قطر اعظم
 خامس یازده هزار و سی و چهار فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر
 قدر خلس هزار و نه صد و سی و پنج فرسخ و سه ربع فرسخی و قطر اعظم
 قدر سادس هزار و دو و نیم و سه ربع فرسخی و قطر
 قدر سادس هشت هزار و سیصد و هشت فرسخ و قطر اصغر قدر
 سادس هفت هزار و سیصد و پنج است تقریباً و الله اعلم
مقادیر اجرام کواکب اجرام کواکب بفراسخ مساحت
 اند بلکه نسبت آنها با اجرام ارض اعتبار کرده اند و مقیاس بر تقادیر
 آنها اجرام ارض را می نمایند اند و جرم ارض بفراسخ معلوم شد
 پس اجرام کواکب بفراسخ نیز معلوم توان کرد و چون نسبت اجرام
 ارض معلوم باشد اقلیدس در کتاب اصول مبسوط ساخته است که
 نسبت مکعب قطر کرده با مکعب قطر کرده دیگر چون نسبت جرم کرده
 این باشد با جرم کرده ثانیه و چون مقادیر انصاف اقطار کواکب

۱۲۹

با جزا که نصف قطار ارض احد گیرند معلوم است نسبت
 اضعااف چون نسبت انصاف است پس مقادیر اقطار
 کواکب با جزا که قطار ارض واحد گیرند معلوم شود پس
 بنا بر این اقلیدس بیان کرده چون مکعب قطار ارض احد
 مکعب قطر کواکب همان مقدار جرم آن کواکب باشد نسبت
 با جرم کره ارض و ما مکعبات اقطار کواکب با جزا که قطار
 واحد باشد حاصل کردیم و آن مقادیر اجرام کواکب است
 با جزا که جرم ارض واحد باشد حاصل کردیم و آن مقادیر
 اجرام کواکب است با جزای که جرم ارض احد باشد پس معلوم کردیم
 و عطار دوزیره بر سر از جرم ارض اصغر اند جرم ارض چهل
 و دو مثل و سراسر مثل جرم است و دوزده هزار و نه فیصد
 شصت و نه مثل جرم عطارد و هزار و شصت و شصت مثل جرم زهره
 است اما اجرام باقی کواکب هم از جرم ارض اعظم اند جرم عطارد
 بیست و هفت مثل جرم ارض است و جرم مشتری صد و
 و هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم زحل صد
 و هشتاد و دو مثل جرم ارض و ثلث مثل است و جرم اعظم

و جرم مریخ مثل و ثلث مثل
 جرم ارض است ۳

اعظم قدر اول و دویست و بیست و دو مثل جرم مشتری جرم
 ارض است و جرم اوسط قدر اول دویست و ده مثل و نصف
 مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر اول صد و نود و هشت
 مثل و ثلث و اعشار مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثانی
 صد و بیست و هفت مثل و خمس مثل جرم ارض است و جرم
 اوسط قدر ثانی صد و هفتاد و پنج مثل و نصف مثل جرم
 ارض است و جرم اصغر قدر ثانی صد و شصت و سه مثل و اربع
 مثل جرم ارض است و جرم اعظم قدر ثالث صد و پنجاه و دو
 جرم ارض است و جرم اوسط قدر ثالث صد و چهل مثل و دو
 خمس مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر ثالث صد و بیست
 و هشت مثل و نصف مثل جرم ارض است و جرم
 قدر رابع صد و شصت مثل و اعشار مثل جرم ارض است و جرم
 اصغر قدر رابع نود و سه مثل و خمس مثل جرم ارض است جرم
 اعظم در خامس هشتاد و یک مثل و تسع اعشار مثل جرم
 ارض است و جرم اوسط در خامس هفتاد و مثل و خمس مثل جرم
 ارض است و جرم اصغر در خامس پنجاه و هشت مثل و نصف مثل

۶۳

جرم ارض است و جرم اعظم قدر سادس جهل شش مثل در اربع
 اجناس مثل جرم ارض است و جرم او وسط قدر سادس سی
 و پنج مثل و عشر مثل جرم ارض است و جرم اصغر قدر سادس
 بدست مثل و دو خمس مثل جرم ارض است و این کواکب
 مرصوده است و از ثوابت بعضی کواکب است که اصغر انداز
 قدر سادس لیکن چون مرصوده نیستند مقدار آن معلوم نیست
 پس اعظم کواکب مرصوده افتاب است پس کواکب اعظم قدر اول
 قدر اول پس اصغر قدر اول پس مشتری پس اعظم قدر ثانی پس
 پاره وسط قدر ثانی پس اصغر قدر ثانی و هم چنین بر ترتیب اعداد
 تا اصغر قدر سادس است پس مریخ پس زهره پس قمر و اصغر همه
 کواکب عطارد است و در مقام ایراعاد و اجرام اصل هیات
 اختلاف بسیار کرده اند و آن اختلاف را سبب جمله است که در
 واقع شده و آنچه مختار محققین است اینست که درین رساله
 شده است **خاتم در لطیفات** در علم دین چند مسئله است
 که تحقیق آن گامیغنی موقوف است بر علم هیات مناسب
 الحاق او باین رساله که غرض اصلی از آن معرفت احوال مطالب

مطابق اصول دین است **اول معرفت نماز نشین** بدانکه
 دایره نصف النهار دایره ایست که بدون قطب معتدل النهار
 و دو نقطه سمت الراس گذرد و در هر روز افتاب یک نوبت در
 فوق الارض بین دایره و ردوان در نیم روز بود و چون افتاب
 ازین دایره مفارقت کند و بجانب غرب میل کند ابتدا زمان
 پیشین بود و معرفت زمان نصف النهار بان طریق است که درین
 هموار پیش از نیم روز چوبی بر زمین فرو برند راست چنانچه
 مایل نباشد و ملاحظه را اس ظل آن چوب کنند تا دام که ظل
 باشد افتاب نصف النهار رسیده باشد و چون ظل منتهی شود
 افتاب از نصف النهار گذشته باشد و زمان ابتدا از ماده شدن
 ظل وقت اول پیشین بود اما تا اینکه به تحقیق معلوم شود
 زمین در این وقت **ثانی** در این وقت وی بر نیزند از جمیع جوانب
 میل آن خود دایره دوران زمین بشد و بر مرکز آن دایره
 صنوبری شکل نصب کنند و جهتی که چون از سر آن مقیاس
 خطی آن دایره در سه موضع اندازه گیرند برابر باشد و ظاهر است
 در اویل روز را اس ظل مقیاس خارج دایره بود و بر هر

دست قدم

۱۲۷

باشد تا وقتی که راس ظل محیط دایره بر محل ظل نشان کنند
 و بعد از نصف النهار نیز مترصد باشند تا چون راس ظل محیط دایره
 بر موضع ظل را از محیط نشان کنند و قوس که مابین دو
 نشان بود نصفین کنند و از منصف خطی بمرکز کشند و آن
 خط را پسرون برزند تا محیط را قطع کنند آن خط نصف النهار
 بود و از مرکز دایره خطی بر خط نصف النهار عمود سازند
 خط مشرق و مغرب بود مابین دو خط دایره مذکوره چهار
 قسم مساوی شود و آنرا دایره هندی گویند پس در هر روز
 که خواهند ملاحظه کنند که سایه مقیاس در چه وقت از خط
 نصف النهار بجانب مشرق میل میکند چون میل کند
 بجانب مشرق آن وقت اول نماز پیشین بود **دوم**
معرفة سمت قبله در جهه سمت قبله عبارت
 از نقطه سمت از محیط دایره افق که چون کسی بر
 محاذات آن نقطه بایستد مواجهه مکه باشد و خطی که
 واصل شود میان آن نقطه و قدم مصلی آن
 سمت قبله بود و آن بحسب اختلاف بقاع مختلف

مختلف شود و غرض درین مقام تحقیق سمت قبله هراست
 حها الله تعالی فی ظل و ایها و متوالی امر صاع المافات و
 البلیات پس میگویم که چون دایره هندی بخط نصف النهار
 و خط مشرق و مغرب چهار قسم مساوی شود ربع شرقی
 و جنوبی را از محیط دایره به یا زده قسم مساوی کنند
 و استر از خط مشرق کرده بجانب مشرق شش قسم آن
 اقسام بشمرند و آنجا که رسد خطی بمرکز دایره کشند آن
 سمت قبله هراست بود و ما بحسب توضیح دایره هندی را که از
 کردیم با خط سمت قبله و صورت آن اینست

۱۵۰

نوع دیگر که احتیاج بدایره هندی نباشد میگویم که در هر روزی

لا محاله در بلده هراه افساب بعد از نصف النهار بیدار
 رسد که نسبت راس مک و سمت راس هراه کذرو در آن
 وقت ظل مقیاس مجازی سمت قبله بود پس چون مصلی
 در آن وقت بر سمت ظل مقیاس بایستد در بلده هراه
 و نواحی آن مساحت مک باشد و بدانکه چون مقیاس
 بهفت قسم مساوی کند هر قسمی از آن قدم کوبند و ظل که
 مقیاس گیرد و انرا بان اقسام مقدر سازند از اطل اقدام
 کوبند و چون زمان حصول افساب بدایره سمت مک در ایام
 سال مختلف است مقدار ظل مقیاس یعنی ظل سمت قبله در
 سال نیز مختلف باشد و هر دو جزو که بعد از اول سرطان
 متسادی بود چون افساب در آن دو جزو باشد و سمت قبله
 در آن دو روز متسادی بود و اما هر سحر مقدار ظل سمت
 قبله بسته جزو ایراد کنیم چه این مقدار لغایت است پس میگویم که
 در بلده هراه ظل سمت قبله در اول سرطان دو قدم و سه
 قدمی باشد و در دهم درجه سرطان و بیستم جوزا و دو قدم و
 در بیستم سرطان و دهم جوزا و دو قدم و دویست و شصت و شش

قدمی و در اول اسد و اول جوزا و دو قدم و چهار ختم قدمی و
 در دهم اسد و بیستم ثور سه قدم و سه عشر قدمی و در بیستم درجه
 اسد و دهم درجه ثور چهار قدم و در اول سنبله و اول ثور
 چهار قدم و نشان و نصف عشر قدم و در دهم درجه سنبله و
 بیستم حمل پنج قدم و نشان قدمی و در بیستم سنبله و دهم حمل
 شش قدم و چهار ختم قدمی و در اول میزان و بیستم حوت و ده
 قدم و در بیستم میزان و دهم حوت و دوازده قدم و در
 و در اول عقرب اول حوت پانزده قدم و نصف عشر قدمی
 و در دهم عقرب بیستم و لو هر ده قدم و پنج در سن قدمی و در بیستم
 عقرب بیستم و لو بیست چهار قدم و در اول قوس اول و لو بیست
 و نشان قدمی و در دهم قوس بیستم جدی سی و شش قدم و نشان
 قدمی و در بیستم قوس دهم احدی چهل و شش قدم و در اول جدی
 چهل و نه قدم و در سن قدمی پس هر روز در ایام سال که افساب
 در یکی از این درجات باشد و سایه مقیاس بعد از نیم روز
 ازین مقدار شود که در آن روز تعیین یافته چون بر سمت
 سایه مقیاس متوجه مقیاس کسی بایستد مسامت قبله باشد

۱۶۹

والله اعلم **سیوم معرفت زمان نصف اللیل در بلده**

جملة چون وقت صلوة نافله شب نزد بعضی بعد از نیم شب است و اکثر زهاد و عباد بعد از نیم شب خواب و استراحت زمان نیم شب از مهمات است و چون شش ساعت یا پنج ساعت یا اسطرلاب و غیره از آلات قیامت حاضر نباشند نیست ان یقین حاصل نشود لیکن باورین وقت متعارف عند انوار است که در نیم شب بلده همراه بمیان مری در اوقات سال تعیین کنیم تا وقت نیم شب رسیده اینان قریب قریب تحقیق معلوم کرد و پس میگویم که اشهر کواکب نزد مردم شریاست که عوام انرا پر دین گویند چون آفتاب به بدست دوم درجه عقرب رسد و نصف اللیل بر وسط السماء باشد و از عقوبت کوی است روشن و سرخ که با کوی حیدر خورده بر صورت کتابت حروف وال باشد و این کوی در شرق یک طرف آن وال است انرا عین النور و در بران نیز کوی چون آفتاب چهارم درجه قوس رسد و نصف اللیل بر وسط السماء رسد و کوی دیگر است روشن که با شریاط لوع

۲۲۰

طالع میکند از جانب شمال و انرا عیون گویند و چون آفتاب بر دهم درجه قوس رسد و نصف اللیل بر وسط السماء رسد و صورت جوزا مشهور است و سه کوی است بر استسقا یکدیگر بر وسط جوزا انرا منطقه الجوزا گویند چون آفتاب بدست دین درجه قوس رسد و نصف اللیل بر وسط باشد شعری یمانی کوی است در غایت بزرگی و روشنی و در جوزا چون آفتاب ششم درجه جدی رسد و در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در شمال شعری یمانی کوی در غایت بزرگی و روشنی ان کمتر از روشنی شعری یمانی است انرا شعری شامی گویند چون آفتاب هوزی هم درجه جدی رسد و نصف اللیل بر وسط السماء بود و بر صورت سرطان کوی سجایی است که شبانه بطلوع ابراست انرا انشوره گویند چون آفتاب در اول درجه دلو بود و در نصف اللیل بر وسط السماء بود و در جنوبی شعری یمانی بر عقبت او بمقدار کوی روشن است که در حوالی آن هم کوی روشن است انرا فرد الشجاع گویند چون آفتاب چهارم درجه دلو رسد و در

۱۴۹

اللیل بروسط السماء بود و از کواکب صورت اسد چند کواکب
 بر خط معرج یک کواکب آن روشن تر است و سرخ بر طرف
 جنوبی آن خط انرا قلب الارض گویند چون اقباب در شب
 درجه اول بود در نصف اللیل بروسط السماء بود و از عقب
 این کواکب دو کواکب دیگر است همه از کواکب صورت اسد و آن
 دو کواکب یک است همه از کواکب صورت اسد و آن دو کواکب
 زبره گویند زبری روشن تر است انرا ظاهر الاسد گویند
 چون اقباب در یازدهم درجه حوت بود در نصف
 اللیل بروسط السماء بود و از عقب ظاهر الاسد کواکبی
 است روشن تنهما که در حوالی آن کواکب میان روشنی
 نیست انرا صرغ گویند چون اقباب در بیست و نهم درجه
 حوت بود در نصف اللیل بروسط السماء بود و در
 صرغ مویخرا از کواکبی چند متقارب شبیه شیر است انرا
 صغیر گویند چون اقباب در اول حمل باشد در نصف
 اللیل بروسط السماء باشد و از جمله کواکب صورت اسد
 کواکب روشن است و تنهما که چون قمر باول طریق مویخرا

رسد در مجازات ان باشد انرا سماک انحرل گویند چون اقباب
 در نهم درجه حمل باشد در نصف اللیل بروسط السماء بود
 و شمال آن کواکبی است روشن مایل بسرخ و مقدم بر ان کواکب
 که روشنی آن کواکب کمتر است آن کواکب در شمال سماک گویند
 چون اقباب در دوم درجه ثور بود در نصف اللیل بروسط
 بود و از کواکب میزان دو کواکب است که انما زاد و کفه میزان
 ان کواکب جنوبی چون اقباب در نهم درجه ثور بود در نصف اللیل
 بروسط السماء بود و در جانب شمال در مجازات بر میزان کواکبی
 چند است بر صورت دایره نا تمام انرا فکه گویند و آن کواکب
 روشن تر است انرا سیر فکه گویند چون اقباب در بیست و دوم
 در رسد در نصف اللیل بروسط السماء بود و ستارگان عقرب
 مشهورند و از جمله کواکبی سرخ و روشن انرا قلب العقرب گویند
 چون اقباب در نهم درجه جوزا رسد در نصف اللیل بروسط السماء
 بود و در جنوب صورت فکه و کواکبی است از صورت جانی
 که از صورت شمالیه است و روشن تر از کواکب ان صورت است
 انرا اسر الجانی گویند چون اقباب چهاردهم درجه جوزا رسد

۶۸۹

در نصف الليل بروسط السماء بود در بنديش عقرب و
 کوکبی متقارب اند شبیه کوکبی شمالی انرا مشولہ گویند چون
 آفتاب برت و دیم درجه جوزا رسد در نصف الليل
 بروسط السماء بود در جانب شمال کوکبی روشن بزرگست
 یا کوکب ایلین عقرب طلوع میکند و باد و کوکب نزدیک
 بنا و بر شکل مثلث صغیر است متساوی الاضلاع است انرا
 زده واقف گویند چون آفتاب در بجم درجه سرطان بود در نصف
 الليل بروسط السماء بود در جنوب این کوکب که ^{یوتنی} ~~کوکب~~
 دیگر است که باد و کوکب از دو جانب آن بر خط مستقیم اند انرا
 نسطرایر گویند چون آفتاب در بیستم درجه میزان بود در نصف
 الليل بروسط السماء بود در عقرب انها صغیری از کوکب
 نیره بر عرض مجره را قطع کرده اند و از عقرب این کوکب
 کوکبی روشن است انرا دوف گویند چون آفتاب چهارم
 درجه است بود در نصف الليل بروسط السماء بود در
 صورت جدی کوکبی است روشن چون آفتاب است
 و یکم درجه است بود در نصف الليل بروسط السماء بود

در مخاذات برج دلو چهار کوکب روشن بر صورت مربع
 را جمع است ان دو کوکب مقدم را فرغ الدلو المقدم گویند
 چون آفتاب در دهم درجه سنبله باشد ان دو کوکب در
 نصف الليل بروسط السماء بود ان دو کوکب مؤخر را از
 فرغ الدلو المؤخر گویند چون آفتاب برت نهم درجه سنبله
 رسد در نصف الليل بروسط السماء بود در شمال
 حمل کوکب چند ایزد بر شکل اهل بیله از ان یکی کوکب کج
 و روشن است انرا ایزد گویند چون آفتاب بیست و نهم درجه
 میزان رسد در نصف الليل بروسط السماء بود و بزرگس
 حمل دو کوکب است که انرا شتر طین گویند چون آفتاب به
 بیست و پنجم درجه میزان رسد در نصف الليل بروسط
 السماء بود و در شمال شریا کوکبی است روشن انرا اس
 المنقول گویند چون آفتاب بیست و نهم درجه عقرب رسد در
 نصف الليل بروسط السماء بود و این قدر در معرفت
 نصف الليل بر سیل تخمین در تمام ایام سال کافی است
چهارم معرفت وقت دعا چون دعا بحکم حدیث حضرت

۱۹۹

العزل

مختص

نبوی علی قایله شریف الصلوات و کرام التیمات مغز باد
است اصل انست پس اختیار وقتی که دران وقت دعا
اجابت مقرون گردد انست اونی بود حکما گفته اند که وقت
دعا کردن اگر از برای آخرت باشد و اموری که تعلق بان دارد
باید که قمر قوس باشد یا حوت یا قوس بزهره و اگر برای دنیا و طلب
مال باشد باید که قمر در ثور یا میزان بود یا ظریه مشتری و ان
بتجارب بسیار صحت رسیده است و جهت طلب جاه باید که
قمر در اسد و آفتاب در حمل یا قمر در حمل باشد و ان در اسد
و گفته اند که اگر مشتری در سرطان یا قوس یا حوت بود یا قمر
ثور یا میزان متصل مشتری و عافی الحال مستجاب شود و جهت
اعمال سلطانی و وزارت باید که قمر در سرطان و مشتری در
ثور یا مشتری در سرطان بود و قمر در ثور بشرطی که ناظر باشد
بیکدیگر و شرط اعظم درین باب ملا حفظه کف الخصب است که
از ثوابت است از قدر سوم و از کواکب ذات الکرسی است که
از صور شمالی است و چون دو کواکب فرخ الدلو الموضه بنصف النهار
کواکب ذات الکرسی در شمال نیز بنصف النهار رسد و از کواکب

کواکب مستیره آن صورت یک کواکب در مشتری آید ان گفت
سبب است چون قمر و عطارد و مقارن کف الخصب شود هر
دعائی که دران وقت کند مستجاب شود و جهت تو انگری
و شجاعت باید که آفتاب مقارن او باشد و جهت ظفر ظالم
و سردشمن باید که مشتری مقارن او باشد و باید که زحل
مربع مقارن او نباشد و اگر اجتماع شمس و قمر در وجه تقویم
کف الخصب واقع شود دران وقت البته در مستجاب شود و
صاحب کف نورالدم مرده فرموده است که چون کواکب کف الخصب
بدایره نصف النهار رسد فوق الارض دران وقت دعا مستجاب
شود از هر کس امری که مخالف شریعت باشد که دعا مستجاب شود و در اول
مقدار هفتاد و دویم بر وجه سوی بجای کسب رنج حانی کواکب کف الخصب
در وقت چهل و دویم از درجه سبت و نهم حمل بود در بلده فاخره
و تاریخ مذکور از ابتدای وصول آفتاب بسیزدهم درجه جدی تا
وصول آن بدوازدهم درجه سرطان رسیدن این کواکب بنصف
النهار در الارض در روز بود و دران نصف دیگر در برابر تقویم شش
صد و پنجاه و نهم در شب جدول استخراج کردیم تا در تاریخ مذکور

۷۰

